

غرب شناسی معاصر

جلد دوم



آیة اللہ سید رضا حسینی نسب



پیشگفتار

در بخش اول این نوشتار، سرگذشت جهان غرب را در قرن بیستم و بیست و یکم میلادی، توضیح دادیم و مباحث مهمی مانند وضعیّت اروپا و آمریکای شمالی در جریان جنگ سرد، اتحادیه اروپا، پیمان های اقتصادی و نظامی در بلوک های شرق و غرب، و ساختار نوین دولت ها در اروپا و آمریکای شمالی را تبیین کردیم.

در این بخش از کتاب، به مباحث اساسی دیگری مانند دستاوردهای علمی، اندیشه های فلسفی معاصر، و رویکردهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، می پردازیم و برخی از تئوری های استراتژیک مهمّ را که در جهان غرب ارائه شده اند، از نظر گرامی شما می گذرانیم.

دستاوردهای علمی

جهان غرب در دوران معاصر (شامل قرن بیستم و بیست و یکم)، شاهد اکتشافات و اختراعات علمی گسترده ای در عرصه های فناوری، پزشکی، کیهان شناسی، سفر به فضا و شناخت ابعاد اسرار آمیز کائنات بوده است. این دستاوردها بر دو دسته تقسیم می شوند:

- بخش اول: اختراعات.

- بخش دوم: اکتشافات.

اختراعات جدید در دوران یادشده بسیارند. در اینجا به نمونه های بارز آن ها اشاره می کنیم.

کامپیوتر

پیشرفت علوم و فنون کامپیوتری در هر دو

زمینه نرم افزار و سخت افزار در دوران معاصر، بسیار سریع و شگفت آور بوده است.

در سال 1936 میلادی، یک دانشمند بریتانیایی به نام "آلن تورینگ" (Alan Turing) با ساخت دستگاهی به نام "ماشین تورینگ" نقش مهمی در زمینه سازی اختراع کامپیوتر داشته است.

نخستین دستگاه کامپیوتر تحت عنوان "انیاک" (ENIAC) در زمان جنگ جهانی دوم در سال 1943 میلادی توسط جان ویلیام ماکی (John William Mauchly) و جان آدام پرسپر اکرت (John Adam Presper Eckert) به صورت ماشین حجیمی ساخته شد که در ابتدا به منظور محاسبات پرتاب موشک توسط ارتش ایالات متحده آمریکا، مورد استفاده قرار می گرفت.

اختراع ترانزیستور (Transistor) با سیستم "اتصال نقطه ای" در سال 1947 میلادی توسط ویلیام شاکلی (William Shockley)، والتر براتین (Walter Brattain) و جان باردین، (John Bardeen)، و جایگزین شدن آن به جای افزاره الکترونیکی لامپ خلأ (Vacuum tube)، موجب بهبود کامپیوترها و کم شدن حجم و افزایش قدرت خودپردازی آن ها گردید.

اختراع "آی سی" (مدار مجتمع) نیز، بر تکامل ساختار کامپیوترها افزود.

اینترنت

اینترنت در دهه 1969 میلادی توسط نیروهای نظامی آمریکا به کار برده شد و در دهه 1990، مورد استفاده عمومی قرار گرفت.

کنترل فنی "پایگاه مرکزی آدرس های اینترنت" و مراکز "DNS"، توسط شرکت آیکان (ICANN) در ایالات متحده آمریکا انجام می شود.

ایجاد استانداردهای اینترنت نیز، بر عهده "کارگروه مهندسی اینترنت" (IETF) قرار دارد.

اختراع شبکه جهانی وب (World Wide Web) توسط دانشمند بریتانیایی به نام تیم برنرز-لی (Tim Berners-Lee) در سال 1989 میلادی، به گسترش و جهانی شدن این پدیده، کمک کرد.

ظهور زبان های برنامه نویسی مانند زبان برنامه نویسی "نشانه گذاری فرا متنی" (HTML) و "جاوا اسکریپت" (JavaScript) و "سی اس اس" (CSS)، موجب تکامل و تسهیل بیشتر در بهره برداری از اینترنت گردیده است.

هوش مصنوعی

هوش مصنوعی (Artificial Intelligence) که با علامت اختصاری "AI" بیان می شود، در دوران معاصر با بهره برداری از شبکه های عصبی مصنوعی و الگوریتم های گوناگون مانند الگوریتم های یادگیری و ژنتیک در برنامه های رایانه ای و اینترنت، از مرحله تئوری به مرحله عمل نائل گردیده است.

کالج دارتموث (Dartmouth) در شهر بریستول آمریکا در سال 1956 میلادی، بخش پژوهش های آکادمیک در زمینه هوش مصنوعی را با مشارکت دانشمندان یادشده در زیر که از مؤسسات عالی آموزشی و پژوهشی مختلف بودند، بنیانگذاری کرد.

- هربرت سیمون (Herbert Simon)
- آلن نیول (Allen Newell)
- ماروین مینسکی (Marvin Minsky)

- جان مک کارتی (John McCarthy)

- آرتور ساموئل (Arthur Samuel)

سرمایه گذاری وسیع وزارت دفاع آمریکا در دهه 1960 میلادی، موجب گسترش پژوهش های جامع در این زمینه گردید.

جان مک کارتی (John McCarthy) در سال 1958 میلادی، زبان برنامه نویسی "List processing" را که به اختصار (Lisp) نامیده می شود، و در سامانه های هوش مصنوعی کاربرد دارد، اختراع کرد.

کاربرد این پدیده در موارد مهم و حساس مانند رباتها، موتورهای جستجو، تلفن های همراه، اتومبیل های خود ران، سامانه های تولید محتوا مثل "ChatGPT" و تولید آثار هنری مثل "Midjourney"، پردازش زبان های طبیعی، جهت یابی و حمل و نقل عمومی، شبکه های اجتماعی، تحلیل بازار و پیشبینی های اقتصادی،

تشخیص بیماری‌ها در زمینه پزشکی و امثال این موارد، بر اهمیت و حساسیت آن افزوده است. گرچه ابعاد مثبت و مفید هوش مصنوعی مورد تأکید قرار گرفته، اما کاربر آن در زمینه‌های نظامی و فناوری سلاح‌های کشتار جمعی و استفاده از این پدیده در سامانه‌های "دیپ فیک" (Deepfake)، موجب برانگیخته شدن حساسیت‌های زیادی در میان اندیشمندان گردیده است. مورد اخیر، امکان بازسازی و شبیه‌سازی چهره و صدای اشخاص مورد نظر را فراهم می‌سازد

ماهواره

اولین ماهواره فضایی جهان به نام "اسپوتنیک 1" (Sputnik 1) در سال 1957 میلادی توسط اتحاد جماهیر شوروی به مدار زمین پرتاب شد.

نخستین ماهواره ایالات متحده آمریکا نیز به نام "اکسپلورر 1" (Explorer 1) توسط سازمان فضایی و هوانوردی آمریکا (NASA)، در سال 1958 میلادی، در مدار زمین قرار گرفت.

فضا پیما

نخستین فضاییما به نام "وستوک 1" (Vostok 1) در روز دوازدهم آوریل در سال 1961 میلادی توسط اتحاد جماهیر شوروی به سرپرستی یوری گاگارین (Yuri Gagarin) به فضا پرواز کرد.

فضاییمای آمریکایی نیز به نام "مرکوری - رد استون" (Mercury-Redstone) به سرپرستی آلن شپرد (Alan Shepard) در روز پنجم ماه مه سال 1961 میلادی به

فضا فرستاده شد و پس از قرار گرفتن در مدار زمین، دوباره به سوی زمین بازگشت.

هواپیمای جت

نخستین هواپیماهای جت مانند "آرادو آر234" (Arado Ar 234) و "مسرشمیت امئی 262" (Messerschmitt Me 262) که در دهه 1940 میلادی در کشور آلمان ساخته شدند، توسط ارتش آن کشور در جنگ و بمباران هوایی، مورد بهره برداری قرار گرفتند. اولین هواپیمای جت مسافربری نیز به نام "د هویلند کامت" (de Havilland Comet) در سال 1949 میلادی به پرواز درآمد.

رادار

ایده انعکاس امواج رادیویی، از سال 1886 میلادی در

سطح تئوری، مطرح بوده است. اما اختراع رادار و استفاده از آن برای تشخیص اجسام فلزی در فواصل مختلف از طریق تاباندن اشعه الکترومغناطیس، برای اولین بار توسط دانشمند آلمانی "گریستیان هولسمایر" (Christian Hülsmeier) در سال 1904 میلادی صورت پذیرفت.

بمب اتمی و هیدروژنی

امکان شکافتن هسته اتم از دهه 1920 میلادی، توسط دانشمندانی مانند ارنست رادرفورد (Ernest Rutherford) بیان شده بود. امکان ساختن بمب اتم در مرحله تئوری نیز، توسط پاول هارتک (Paul Harteck) در سال 1930 میلادی، اعلام شده بود. آلبرت اینشتین (Albert Einstein) در تاریخ 1939 میلادی، طی نامه ای به رئیس جمهور آمریکا در آن زمان، یعنی "فرانکلین روزولت"، نسبت به امکان ساخت بمب اتمی توسط

فیزیکدانان آلمان، هشدار داده بود. از اینرو، به دستور روزولت ساخت سلاح اتمی در آمریکا تحت عنوان پروژه "منهتن" (Manhattan) به سرپرستی رابرت اوپنهایمر (Robert Oppenheimer) در دستور کار قرار گرفت. در سال 1945 میلادی، نخستین بمب اتم آمریکا ساخته شد و در منطقه نیومکزیکو در ایالات متحده آمریکا، مورد آزمایش قرار گرفت. اولین بمب هیدروژنی ایالات متحده آمریکا نیز، در سال 1952 میلادی، مورد آزمایش قرار داده شد.

لیزر

کلمه "Laser"، واژه اختصاری "Light amplification by stimulated emission of radiation" به معنای "تقویت نور با انتشار تحریک شده تشعشع" است.

تئوری علمی در خصوص پدیده لیزر در سال 1916 میلادی، توسط آلبرت اینشتین (Albert Einstein) مطرح شده بود.

پژوهش های علمی از سال 1953 میلادی توسط دانشمندانی مانند "چارلز تاونز" (Charles Townes)، "گوردون گلد" (Gordon Gould) و "تئودور میمن" (Theodore Maiman) و امثال آن ها، موجب پیدایش لیزر در مرحله عمل گردید.

تلسکوپ فضایی

در سال 1965 میلادی، رصد کننده "پروتون 1" (Proton1) توسط اتحاد جماهیر شوروی به فضا پرتاب شد.

در سال 1990 میلادی، تلسکوپ فضایی هابل (Hubble) توسط ایالات متحده آمریکا، به فضا فرستاده شد.

تلسکوپ فضایی "کیپلر" (Kepler) نیز توسط "ناسا"، در سال 2009 میلادی به منظور رصد کردن سیارات مشابه کره زمین در وراء منظومه شمسی، به فضا پرتاب شد. کاوشگرها و تلسکوپ های فضایی مهم دیگری نیز، مانند کاوشگر "پلانک" (Planck) در سال 2009 و "جیمز وب" (James Webb) در سال 2021 میلادی به فضا ارسال شده اند.

دستگاه "جی پی اس"

سامانه موقعیت یابی جهانی (GPS) ، متشکل از تعدادی ماهواره ویژه در مدار زمین توسط دانشمندی

مانند "راجر ایستون" (Roger Easton) اختراع شد. سامانه مذکور، در مالکیت نیروی فضایی ایالات متحده آمریکا بوده و توسط سازمانی به نام "مأموریت دلتای 31" (Mission Delta 31) اداره شده و از سال 1978 میلادی، در عرصه های نظامی، مورد استفاده قرار گرفته است. در حال حاضر، عموم مردم می توانند از این پدیده استفاده کنند.

تلویزیون

پروژه ساخت تلویزیون در یک برهه زمانی و طی مراحل مختلفی تحقق یافته است. تحقیقات پاول نیپکو (Paul Nipkow) متولد سال 1860 و متوفای سال 1940 میلادی، و اختراع "دیسک اسکن" (Scanning)

(disk) توسط وی، زمینه را برای ساخت تلویزیون فراهم ساخت.

انتقال اشکال هندسی در تلویزیون با استفاده از "لامپ اشعه کاتدی" (Cathode-ray tube) توسط بوریس روزینگ (Boris Rosing) در سال 1907 میلادی نیز، موجب تکامل پروژه ساخت تلویزیون گردید.

سرانجام، جان لوگی برد (John Logie Baird) در سال 1925 میلادی، زمینه را برای انتقال تصاویر متحرک در تلویزیون، فراهم ساخت.

اکتشافات دوران معاصر غرب

دنیای غرب در دوران معاصر، علاوه بر اختراعات یادشده، شاهد اکتشافات مهمی بوده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

نظریه نسبیت

نظریه نسبیت (Relativity) که توسط آلبرت انیشتین (Albert Einstein) در دو بخش "نسبیت خاص" و "نسبیت عام" تبیین شده است، موجب تحولات علمی مهمی در عرصه فیزیک و کیهان‌شناسی گردید.

وی، نظریه "نسبیت خاص" را در سال 1905 ارائه داد و در این زمان، صیت شهرت او در جهان طنین انداز شد. در سال 1915 نیز، نظریه "نسبیت عام" را ارائه کرد و از دانشگاه‌های بزرگی در آلمان و دیگر کشورها مانند کمبریج، هاروارد، روستوک، آکسفورد و بروکسل درجه دکترا افتخاری دریافت داشت.

در سال 1921 جایزه نوبل در رشته فیزیک، و در سال 1925 مدال طلای انجمن پادشاهی لندن، و در سال 1926 مدال طلای انجمن اخترشناسی بریتانیا به او اعطا شد. در سال 1929 نظریه خود را در خصوص وحدت نیروهای جاذبه و الکترومغناطیس ارائه داد.

موضوع اصلی نسبیت، حرکت ماده یا جسم متحرک است که در حرکت خود، مسافتی را اشغال می کند و زمانی را فرا می گیرد. زمان نیز، عبارت است از مقیاس حرکت. بدین جهت، موضوع نسبیت، ماده نیست، بلکه حرکت ماده که مسافتی را در مدتی از زمان در بر می گیرد، موضوع نسبیت را تشکیل می دهد.

نسبیت بر دو گونه است: 1- نسبیت خاص. 2- نسبیت عام. نسبیت خاص، به حرکت در خط مستقیم اختصاص دارد که مستقیماً تحت تاثیر جاذبه ای نباشد. اما نسبیت عام، مختص به حرکت در خط

منحنی می باشد که تحت تاثیر مستقیم جاذبه ای قرار داشته باشد.

بر مبنای نظریه نسبیت، به نکات ذیل، پی می بریم:
هیچ جسم ساکن و بدون حرکت در جهان وجود ندارد.
از کوچکترین اجزاء جهان مانند الکترون تا بزرگترین آنها مانند کهکشانها همه با سرعتی خاص در حال حرکت می باشند.

جهان عبارت است از مجموعه ای از أحداث و رویدادها. هیچ سکون مطلقى در جهان وجود ندارد. زیرا تجدد هر لحظه از زمان، امری حادث است. بنا بر این می توان گفت: أحداث، موضوع بحث نظریه نسبیت می باشند.

أحداث نیز اموری نسبی می باشند. یک امر حادث باید با حادث دیگری سنجیده شود. بنا بر این نظریه، باید

حد اقل دو حادث باشند تا بتوان از هریک از آنها نسبت به دیگری سخن گفت. یکی از آنها منسوب و دیگری منسوب الیه نامیده می شود.

در سنجش یک حادث با حادث دیگر، باید حتما مراقب و ناظری برای آن دو باشد. همچنین باید نسبت نظام سنجش آن ناظر در رابطه با آن دو حادث، معلوم و مشخص باشد.

نسبت ناظر با دو امر حادث متناسب، با نسبت ناظر دیگر تفاوت دارد. سرعت نور و حالت ویژه جسم در حال حرکت، نسبت میان دو ناظر را تعیین می نماید.

اصول اساسی نظریه نسبیت بدین شرحند:

الف- ضروریات نسبیت

1. سرعت نور در جهان در همه جهات و در هر زمان و مکان، ثابت است.

2. نور نسبت به سرعت منبع خود (یعنی جسم نورانی) مستقل است.

3. سرعت نور، بالاترین سرعت در جهان مادی است و هرگاه سرعت جسمی به اندازه سرعت نور برسد، متلاشی می شود و به صورت جسم باقی نخواهد ماند.

4. قوانین و نوامیس طبیعی، نسبت به زمان و مکان و حرکت ناظر و مراقب، مستقل می باشند. بنا بر این، زمان تنها و مکان تنها، اموری نسبی هستند و هیچ زمان مطلق و مکان مطلق وجود ندارد. در عین حال، از ائتلاف آندو، وجود مستقل حاصل می گردد.

ب - مفهوم مکان

هیچ فضای خالی از ماده وجود ندارد. هرگاه ماده بطور کلی نابود شود، فضا نیز نابود می گردد و چیزی به عنوان مکان باقی نخواهد ماند. بنا بر این، مکان بدون ماده ای که آن را اشغال کند معنا ندارد. همچنان که فضای بدون اجرامی که آن را فراگیرد نیز، وجود ندارد. بر این اساس، وجود ماده، وجود مکان را محقق می سازد و چیزی را که اشغال می کند به وجود می آورد. بنا بر این، اگر کسی "فضا" را به عنوان حیّز و مکانی کاملاً خالی تصور کند، دچار اشتباه می باشد. آنچه را ما "فضا" می نامیم، عبارت است از فضایی که محدود به ماده است و متناهی می باشد. زیرا ماده متناهی است، و فضا نیز محدود به آن است.

ج - مفهوم زمان

همانطور که مکان بدون ماده با عدم برابر است، زمان نیز بدون ماده وجود ندارد. ماده، مکان را محقق می‌سازد؛ و حرکت ماده، زمان را بوجود می‌آورد. اگر حرکت در جهان نباشد، برای زمان نیز معنایی باقی نماند. حرکت ماده عبارت است از انتقال جسم متحرک از حیّزی به حیّز دیگر در ظرف مکان. به همین دلیل، زمان و مکان را با مقیاس واحدی می‌سنجیم.

مسافت مکانی بوسیله واحدهای سنجش مانند متر و اجزاء آن (چون سانتیمتر و میلیمتر) و یا اضعاف آن (چون کیلومتر) سنجیده می‌شود. و "متر" عبارت است از طول پاندولی که هرگاه زمین یکبار به صورت کامل بر دور محور خود بگردد، 86400 مرتبه نوسان خواهد داشت؛ و این عدد، مساوی با مجموع ثانیه‌های یک شبانه روز می‌باشد. بنا بر این، هر نوسان پاندول متری

مذکور، مساوی با یک ثانیه است. زمان در حقیقت، تعبیری مجازی از انتقال جسمی از حیّزی به حیّزی دیگر، نسبت به انتقال جسمی دیگر از حیّزی به حیّزی دیگر است.

به عنوان مثال، انتقال ظاهری خورشید از افق شرقی به افق غربی و بازگشت آن به افق اول را مقیاس برای زمانی قرار داده ایم که آن را یک شبانه روز می نامیم. آنگاه شبانه روز را به 24 جزء تقسیم کرده ایم و هر جزئی را ساعت می نامیم و هر ساعت را به 60 جزء تقسیم کرده ایم و هر جزئی را دقیقه می نامیم و هر دقیقه را نیز به 60 جزء تقسیم کرده ایم و هر جزئی را ثانیه می نامیم. بنا بر این، ثانیه عبارت است از یک جزء از 86400 جزء از گردش زمین به دور محور خودش. این مقدار از زمان، مساوی است با انتقال هر نقطه از خط استوای زمین در فضا به مسافت تقریبا

463 متر (40000000 متر طول خط استوا، تقسیم بر 86400 ثانیه های یک شبانه روز). انتقال این نقطه خط استوای زمینی در فضا به مسافت 463 متر که در ظرف یک ثانیه صورت می گیرد، همزمان است با انتقال کره زمین در مدار خود به دور خورشید به اندازه 30 کیلومتر، و انتقال عطارد در مدار خودش به اندازه 48 کیلومتر، و انتقال زهره به اندازه 35 کیلومتر، و انتقال مریخ 24 کیلومتر، و انتقال سیاره مشتری به اندازه 13 کیلومتر، و انتقال زحل 10 کیلومتر، و انتقال اورانوس 7 کیلومتر، و انتقال نپتون 5/5 کیلومتر، و انتقال بلوتو به اندازه 5 کیلومتر. و این امر مساوی است با انتقال نور در فضا به مسافت 300000 کیلومتر، و انتقال منظومه شمسی در داخل کهکشان راه شیری به اندازه 200 کیلومتر. همه این انتقالها در ظرف مدت زمان کوتاهی که ثانیه می نامیم، تحقق می یابند.

اگر فرض کنیم که در جهان هیچگونه حرکتی وجود نداشته باشد و سکون مطلق بر آن حاکم گردد ، نمی توانیم مجرای برای زمان تصور کنیم. زیرا گذشته و آینده ای باقی نمی ماند.

د - مفهوم زمان – مکان (SPACETIME)

زمان و مکان همواره در حالت اندماج و تداخل در یکدیگر هستند و انتقال در مکان بدون انتقال در زمان امکان ندارد. زیرا انتقال عبارت است از طیّ مراحل به صورت متوالی که هر قدمی به معنای قطع مسافتی مکانی می باشد. پس قدمهایی را که برمی داریم عبارتند از مترهایی که طی می کنیم و ثانیه هایی که می گذرانیم. اگر فرض کنیم که هر قدم یک متر است، پس هر متر یک قدم است و هر ثانیه نیز یک قدم است و هر دو تعبیری از حرکت انتقال می باشند. بنا بر این، امکان ندارد زمان را از مکان جدا کنیم و آن را مستقل سازیم.

زمان، از حرکت ماده در حیّز و جایگاه آن تعبیر می‌کند؛ و مکان، از وجود ماده در آن جایگاه. به عبارت دیگر، زمان چیزی نیست مگر وسیله ای برای فرق گذاشتن میان وجود ماده و حرکت آن. بر این اساس، "وجود جهانی" عبارت است از ماده متحرک؛ و "زمان-مکان" از خواص آن می‌باشد.

ه - متصل زمان- مکانی (SPACETIME CONTINUUM)

مدّت (زمانی) و مسافت (مکانی) در هر حرکتی با یکدیگر ارتباطی تنگاتنگ دارند. درست مثل اینکه دو لفظ برای یک معنا باشند. زیرا هیچ امر حادث و حرکت جسمی را بدون در نظر گرفتن سرعت آن جسم که زمانی را برای طی مسافتی در بر می‌گیرد، نمی‌توانیم تصور کنیم. برای اینکه حرکت، شامل مسافت و مدت (مکان و زمان) با هم می‌باشد. بنا بر این، حرکت، اتصال زمانی - مکانی میان دو امر حادث (انتقال یک

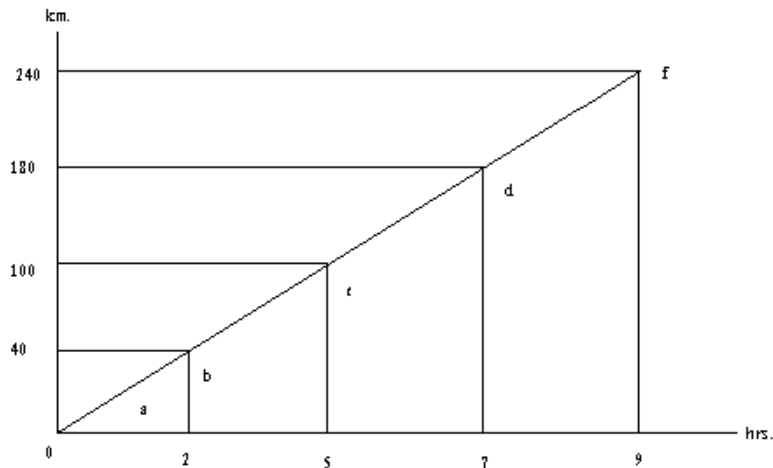
جسم از نقطه مبدأ، و رسیدن آن به نقطه دیگر) است. این اتصال زمانی - مکانی ، بعد چهارم جسم است .

به خاطر داشته باشید که زمان به تنهایی بعد چهارم نیست، زیرا زمان به تنهایی و به صورت مستقل وجود ندارد. اما زمانی که حرکت آن را در مکان ادغام می کند، بعد چهارم است. بر این اساس، بعد چهارم عبارت است از "زمان-مکان". (SPACETIME).

و- خط جهانی (WORLD LINE)

خط جهانی (یا خط وجودی) اصطلاحی ریاضی و هندسی است که دانشمند روسی در علم ریاضیات "هرمان مینکووسکی (Minkowski)" آن را برای بیان تاریخ حیات جسم متحرک و تفکیک میان گذشته و آینده به کار برده است .

اگر فرض کنیم که قطاری در خط مستقیم حرکت کند و از نقطه ای معین در لحظه ای معین به راه افتد و به نقطه معین دیگری برسد؛ سپس از آن نقطه به نقطه سوم در وقت معین برسد و همینطور ادامه دهد، و مسافت میان نقاط ذکر شده معلوم باشد، در این صورت می توان خطی را رسم کرد که حرکت آن قطار را در طول روز به طور کامل نشان دهد.



دستاوردهای علمی طبیعی نسبت خاص

نظریه نسبت خاص، دارای دستاوردهای طبیعی

است که به مواردی از آنها اشاره می شود:

1. انقباض ظاهری طول جسم متحرک

2. کندی ظاهری زمان (Time Contraction)

3. نسبی بودن جرم اجسام

نظریه نسبیت ثابت کرد که جرم اجسام متحرک، با جرم اجسام ساکن تفاوت دارد. نظریه نسبیت، جرم جسم را به عنوان کمیت نسبی بر سیاق آنچه در خصوص طول اجسام گفته شد قلمداد می کند. بنا بر این، جرم جسم به تناسب سرعت آن، متفاوت می گردد. البته سرعت مورد نیاز برای ایجاد تغییر محسوس در مقدار جرم، باید در حد محسوس و قابل قیاس با سرعت نور باشد.

از آنجا که ذرات اتمی مانند الکترونها با سرعتی بسیار بالا که به دهها هزار کیلومتر در ثانیه می رسد از مواد پرتو زا خارج می گردد؛ و از آنجا که این سرعت در

مقایسه با سرعت نور امری محسوس می باشد؛ آزمایش هایی برای اثبات تاثیر سرعت جسم بر جرم آن صورت گرفته است. دانشمندانی مانند "کاوفمن" (Kaufmann) و "بوشرر" (Bucherer) "در سال 1901 آزمایشی دقیق برای مقایسه مقدار جرم در حال حرکت با جرم در حال سکون بر روی الکترونها انجام دادند این آزمایشها، صحت نظریه لورنتس و اینشتاین را تایید نمود.

بنا بر این، جرم مادی امری نسبی است که مقدار آن به تناسب ازدیاد سرعت جسم، افزایش می یابد.

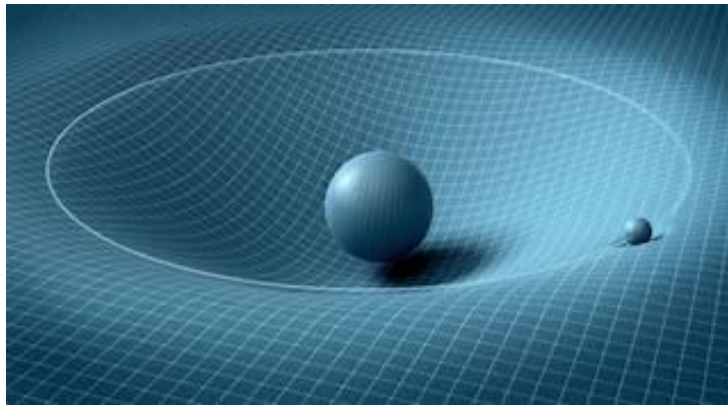
نتایج فلسفی "نسبیت"

نظریه "نسبیت" نتایج فلسفی نیز دارد که برخی از آن ها عبارتند از:

- ابطال قانون بقاء ماده. نظریه نسبیت خاص، اثبات کرد که حتی جرم مادی امری نسبی است و مقدار آن به سرعت جسم بستگی دارد. این نظریه، ثابت بودن ماده را نفی کرد و ازلیت ماده را ابطال نمود.
- تئوری انفجار بزرگ (Big Bang). نظریه نسبیت، زمینه را برای اثبات تئوری انفجار بزرگ فراهم ساخت. زیرا در پرتو حل معادلات این نظریه روشن گردید که جهان در حال سکون نیست و از این رهگذر به صورت علمی ثابت شد که جهان دارای آغاز و نقطه شروع است و زمان نیز، آغازی دارد. به این ترتیب معلوم می گردد که جهان جسمانی، عمر معین دارد و محاسبه آن ممکن است.

• معادله معروف انیشتین در خصوص انرژی و ماده ($E = MC^2$) و دیدگاه او در این زمینه که ماده و انرژی، قابل تبدیل به یکدیگرند، نقش مهمی در کشف و بهره برداری از انرژی هسته ای داشته است.

انیشتین در نظریه نسبیت عام، توضیح داد که آنچه به عنوان گرانش نامیده می شود، انحنای "فضازمان" است که از جرم، ناشی می گردد.



نظریه انفجار بزرگ

در سال 1927 میلادی، فیزیکدان بلژیکی به نام "Georgs Lemaitre" زیرساخت تئوری انفجار بزرگ (Big Bang) را فراهم نمود و اعلام کرد: بنا بر نظریه نسبیت، جهان دارای نقطه آغاز است. با مطالعه بر روی پدیده هایی مانند Red Shift، تئوری مذکور مورد پذیرش بسیاری از دانشمندان قرار گرفت؛ و با کشف تشعشعات (Background Radiation) در اعماق فضا توسط دو دانشمند به نام Arno و Robert Wilson و همچنین در پرتو پژوهش های هابل، نظریه انفجار بزرگ به تایید رسید .

بر اساس این نظریه، جهان در حدود 13.8 میلیارد سال پیش، از یک ذره به نام "سینگولاریتی" منبسط

شد. در زمان 10 به توان منفی 43 از ثانیه، با انفجاری
عظیم، جهان فیزیک ما به وجود آمده است.

تداوم گسترش جهان جسمانی و تعیین عمر آن با حل
معادلات نسبیت اینشتاین توسط دانشمند فیزیک و
ریاضیدان روسی "الکساندر فریدمن" در سال 1922
میلادی، از دیدگاه علم ریاضیات ثابت شد که جهان در
حال گسترش می باشد. پس از آنکه دانشمندان در سال
1923 مطالعات خود را در خصوص خطوط طیف
نورانی کهکشان ها متمرکز ساختند، به این نتیجه
رسیدند که کهکشان ها همچنان در حال دور شدن از
یکدیگر هستند. بدین صورت، نظریه نسبیت اینشتاین
مبنی بر گسترش مستمر جهان از راه مشاهده و رصد
کائنات نیز به اثبات رسید. این امر نشان می دهد که
جهان از یک نقطه آغازین شروع شده و توسعه یافته و

هنوز در حال گسترش بیشتر می باشد و نمی تواند ازلی باشد .

مکانیک کوانتومی

نظریه مکانیک کوانتومی، نشان دهنده قوانین خاص حاکم بر اتم ها و "ذرات زیر اتمی" (Subatomic particle) است که با قوانین مکانیک کلاسیک، تفاوت دارند.

ماکس پلانک (Max Planck) متولد سال 1858 در آلمان، و متوفای سال 1947 میلادی، تحقیقات خود را در سال 1900 میلادی در زمینه مکانیک کوانتومی ارائه کرد.

این نظریه، خطای مکانیک کلاسیک را در محاسبات مربوط به ذرات در مقیاس اتم ها و زیر اتم ها که بر

همان مبنای محاسبات اجرام دیگر انجام می شد، به اثبات رساند و موجب تصحیح محاسبات بر اساس قوانین خاص مکانیک کوانتومی گردید.

تکامل نظریه مکانیک کوانتومی، مرهون دانشمندان یادشده در زیر است:

- ماکس پلانک (Max Planck)
- آلبرت انیشتین (Albert Einstein)
- هایزنبرگ (Heisenberg)
- نیلز بور (Niels Bohr)
- لویی دو بروی (Louis de Broglie)
- ولفگانگ پاولی (Wolfgang Pauli)
- پل دیراک (Paul Adrien Maurice Dirac)
- ریچارد فاینمن (Richard Feynman)
- ماکس برن (Max Born)

- اروین شرودینگر (Erwin Schrödinger)
- جان فون نویمان (John von Neumann)

پنی سیلین

کشف پنی سیلین در سال 1928 میلادی، توسط الکساندر فلمینگ (Alexander Fleming) تحقق یافت. پروژه تولید داروی عفونت های باکتریایی از آنتی بیوتیک یادشده نیز، با پژوهش های بوریس چاین (Ernst Chain) و هوارد فلوری (Howard Florey) در سال 1942 میلادی، توسعه یافت.

انسولین

داروی انسولین در سال 1921 توسط فردریک بانتینگ (Frederick Banting) با همکاری چارلز بست

(Charles Best) کشف شد. این دارو، نقش مهمی در کنترل دیابت دارد.

تحوّل در دانش ژنتیک

دانش ژنتیک با کشف ساختار "DNA" (اسید دئوکسی‌ریبونوکلیئیک) توسط جیمز واتسون (James Watson) و فرانسیس کریک (Francis Crick) در سال 1953 میلادی، توسعه یافت و این امر، بر پیشرفت دانش‌های دیگر مانند زیست‌شناسی، پزشکی، کشاورزی و غیر آن‌ها نیز، تأثیر گذاشت.

اندیشه های فلسفی

سیر اندیشه های فلسفی در اروپا در دو قرن بیستم و بیست و یکم میلادی، تحت تأثیر دو پدیده مهم آن دوران قرار گرفت:

الف. پدیده نخست، رواج افکار سوسیالیستی و موج جدید چپ گرایی در آن دوران بود. با صنعتی شدن کشورهای اروپایی و رشد سرمایه داری در اواخر قرن نوزدهم میلادی، نهضت های کارگری سوسیالیستی قدرتمندی در کشورهای غربی به وجود آمدند که مهمترین هدف خود را سرنگون ساختن نظامهای کاپیتالیستی و ایجاد حکومت های انقلابی پرولتاریا معرفی کردند.

پیش از بروز جنگ جهانی اول، رشد و گسترش حرکت های سوسیالیستی و کارگری، به اوج خود رسیده

بود و رهبران نهضت های مذکور، با توسل به قیام های عمومی و اعتصاب های فراگیر، در حال مبارزه بر ضد فرمانروایان قدرتمند اروپا بودند.

از اینرو مشاهده می کنیم که برخی از فیلسوفان آن برهه از زمان ، مانند میشل فوکو و جان دیویی، دیدگاه های تحلیلی خود را در عرصه ایده های سوسیالیسم، تبیین می کنند.

اما جمعی از فلاسفه در آن دوران مانند کارل پوپر (Karl Popper) ، گرچه در ابتدا تحت تاثیر مارکسیسم و سوسیالیسم قرار گرفتند، ولی در ادامه پژوهش های خود، به نقد مارکسیم و کمونیسم برخاستند و از لیبرال دموکراسی دفاع کردند.

ب. دومین امری که مکاتب فلسفی و سیر اندیشه

فلاسفه را در دو قرن بیستم و بیست و یکم تحت تاثیر

قرار داد، سرخوردگی متفکران به خاطر بروز جنگ جهانی و تلفات وحشتناک و خسارات عظیم آن نبرد ویرانگر بود. از هم گسیختگی و فروپاشی فکری و معنوی مردم در پی جنگ جهانی و رویداد های دهشتبار آن، مانند بمباران اتمی زنان و مردان و کودکان بی گناه در هیروشیما و ناکازاکی، نسل جدید مغرب زمین را نسبت به مبانی فکری و مذهبی و ارزش های اروپایی معاصر خود بد بین و بی اعتماد ساخت. این حالت تردید و گسستگی فکری نسبت به ارزش های تمدن غربی، در شکل گیری مکاتب فکری دوران یادشده نیز، تاثیر گذار بود و تحولاتی را به دنبال داشت.

از اینرو، فیلسوفانی مانند ژان - پل سارتر (Jean-Paul Sartre) و آلبر کامو (Albert Camus)، با ابراز ناخوردگی از فقدان بلوغ بشر اروپایی که با زیر پا گذاشتن اصول و ارزشهای انسانی، آتش جنگهای

وحشنتاک را برافروخته اند، زبان به شکوه گشوده و با ایجاد تردید در کارآیی مکاتب فلسفی و فکری پیشین، به بیان راه حل هایی تازه برای حل مشکلات جوامع بشری، پرداخته اند.

ژان - پل ساتر، در این رستا، مکتب فلسفی "اگزیستانسیالیسم" را که از قرن نوزدهم تبیین شده بود، به عنوان الگوی فکری مورد نیاز برای حل این معضل، مطرح کرد. از اینرو این فیلسوف فرانسوی، پژوهش های خود را در زمینه مکتب فلسفی یادشده ادامه داد و به تشریح ابعاد گوناگون آن پرداخت.

یکی دیگر از نحله های فکری دنیای غرب که در این دوران رواج یافت، مکتب "اثبات گرایی منطقی" (Logical positivism) بود. مرکز ثقل این دیدگاه فلسفی و علمی، مجموعه ای به نام "حلقه وین"

(Vienna Circle) بود که شامل تعدادی از فیلسوفان مشهور می‌گردید. برخی از آن متفکران عبارت بودند از:

- لودویگ ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein)
- رودلف کارناپ (Rudolf Carnap)
- موریتس شلیک (Moritz Schlick)
- ارنست ماخ (Ernst Mach)
- هانس هان (Hans Hahn)
- کارل گوستاو همپل (Carl Gustav Hempel)
- کورت گودل (Kurt Gödel)

در اینجا برای توضیح بیشتر، اندیشه‌های مشاهیر فلسفه مغرب زمین را در دوران معاصر، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

جان دیوی

جان دیوی (John Dewey) متولد سال 1859 میلادی در آمریکا، و متوفای سال 1952 میلادی است. وی فیلسوف، روانشناس، و نظریه پرداز سیاسی با گرایش پراگماتیسم و تجربه گرایی است. وی فرد گرایی و "لیبرالیسم آزاد" را مورد انتقاد قرار می دهد و "سوسیالیسم دموکراتیک" و "لیبرالیسم کلاسیک" را مطرح می کند.

سوسیالیسم دموکراتیک

گرچه دیوی به عنوان فیلسوف لیبرال شناخته شده است، ولی در عین حال، با کاپیتالیسم و سرمایه داری آزاد، موافقت نکرده و به انتقاد از آن برخاسته است. از اینرو، نوعی از سوسیالیسم دموکراتیک را در برخی از کتاب های خود مانند "لیبرالیسم و کنش اجتماعی" (Liberalism and Social Action) در سال 1935

میلادی، و "فردگرایی، قدیم و جدید" (Individualism, Old and New) در سال 1930 میلادی، و "آزادی و فرهنگ" (Freedom and Culture) در سال 1939 میلادی، مطرح کرده است.

لیبرالیسم کلاسیک

در این نوع از لیبرالیسم، فرد به عنوان یک موجود مستقل در رقابت با افراد دیگر در نظر گرفته می شود و زندگی اجتماعی و سیاسی به عنوان حوزه ای است که رقابت ها در منافع شخصی در آن محیط، هماهنگ می شوند.

دیویی، دیدگاه افرادی مانند هنری مین (Henry Maine) و امثال او را که دموکراسی را به عنوان حاکمیت اکثریت جاهل دانسته اند، مردود می شمارد. زیرا زندگی انسان ها تا زمانی که در ارتباط ذاتی با یکدیگر باشند، معنا پیدا می کند. وی در عین حال، معتقد بود به اینکه دموکراسی صرفاً یک شکل از

حکومت نیست که با حکومت اکثریت تعریف شود، بلکه نحوه تشکیل اکثریت را باید مدّ نظر قرار داد. دموکراسی از دیدگاه دیویی، یک آرمان است که منافع فردی و جمعی را هماهنگی می سازد.

جان دیویی در زمینه فلسفه تعلیم و تربیت نیز، پژوهش های گسترده ای انجام داده است.

وی، اندیشه ها و نظریه های خویش را در کتاب های خود به شرح ذیل، به رشته تحریر درآورده:

- فردگرایی، قدیم و جدید
(Individualism, Old and New)
- اخلاق دموکراسی (The Ethics of Democracy)
- لیبرالیسم و کنش اجتماعی
(Liberalism and Social Action)
- آزادی و فرهنگ (Freedom and Culture)
- بازسازی فلسفه (Reconstruction in Philosophy)

- طبیعت و رفتار انسان

(Human Nature and Conduct)

- تجربه و طبیعت (Experience and Nature)

- هنر به عنوان تجربه (Art as Experience)،

- یک مذهب مشترک (A Common Faith)،

- نظریه ارزش گذاری (Theory of Valuation).

- عامه مردم و مشکلات آن

(The Public and Its Problems)

ژان - پل سارتر

ژان - پل سارتر (Jean-Paul Sartre)، متولد سال 1905

و متوفای سال 1980 میلادی، فیلسوف

اگزیستانسیالیسم و اندیشمند سیاسی فرانسوی

است.

وی پس از جنگ جهانی دوم، از سال 1945 میلادی، نوشتن دیدگاه‌های خود در زمینه فلسفه سیاسی را در مجله "دوران مدرن" (Les Temps Modernes) که خودش منتشر می‌کرد، گسترش داد. او از سال 1950 میلادی تحت تاثیر مارکسیسم قرار گرفت و نظریات خود را در کتاب "نقد عقل دیالکتیکی" (Critique de la raison dialectique) به رشته تحریر درآورد. وی تلاش کرد تا با ترکیب اندیشه‌های اگزیستانسیالیسم با آراء مارکسیسم، دیدگاه‌های نوینی را در زمینه آزادی، رابطه فرد با جامعه، و دیگر مبانی فلسفه سیاسی، عرضه کند.

سارتر، نظریات خود را در نوشتارهای خود مانند کتاب "اگزیستانسیالیسم و انسان گرایی" (L'existentialisme est un humanisme) منتشر کرد.

از دیدگاه این فیلسوف، انسان در زمانی از گرفتاریهای فکری و عدم بلوغ در اندیشه رها خواهد شد که

تعریف صحیحی از "انسان" و جایگاه واقعی او را بدست آورد. وی، نقش آزادی و مسئولیت انسان را در نوشتارهای متعدد خود مانند کتاب های ذیل، مورد تاکید قرار می دهد:

- هستی و نیستی (L'être et le néant)
- اگزیستانسیالیسم و احساسات انسانی
(Existentialisme et émotions Humaines)
- "اگزیستانسیالیسم و انسان گرایی"
(L'existentialisme est un humanisme)
- نقد عقل دیالکتیکی
(Critique de la raison dialectique)
- حقیقت و هستی (Vérité et existence)

آزادی انسان

سارتر، در نوشتار خود تحت عنوان "وجود و عدم" (L'Être et le néant) در تعریف آزادی می گوید:

"آزادی انسان عبارت است از توانایی آگاهی برای فراتر رفتن از وضعیت مادی خود".

اما بعداً در کتاب "نقد عقل دیالیکتیک"، نظر خود را تغییر داد و آزادی را تحت تاثیر دیدگاه های مادی، چنین تعریف کرد: "آزادی انسان ها تنها به این است که بتوانند نیازهای اساسی خود را به عنوان موجودات عملی برآورده کنند".

سارتر، آزادی را مرکزی ترین ارزش هنجاری می دانست و تلاش می کرد تا آزادی فردی را با نیاز او به نهادهای اجتماعی، هماهنگ سازد، و راه میانه ای را غیر از فردگرایی تقلیلی و کل گرایی انتزاعی بیابد.

نقش فرد در جامعه

سارتر، جامعه را عرصه مبارزه میان اقتدار گرایان و ضعیفان می دانست.

در عین حال، او بر مبنای دیدگاه اگزستانسیالیستی خود، افراد را مسئول آسیب های اجتماعی گسترده می دانست و معتقد بود به اینکه اشخاص باید به طور شفاف نقش اجتماعی خود را بازنگری کنند و تقصیرهای شخصی خود را در زمینه حوادثی که به وقوع پیوسته اند، بپذیرند. بنا بر این، دیدگاه ترکیبی سارتر میان مارکسیسم و اگزستانسیالیسم این بود که نقش فردی و مسئولیت اخلاقی اشخاص، باید به صورت بنیادین، مدّ نظر قرار گیرند.

تحلیل پدیده ظلم

سارتر، که اندیشه های هگل را در زمینه نظریه دیالکتیک تاریخی، مورد مطالعه قرار داده بود، بر آن بود که ظلم، استثمار انسان از انسان است. اما ستم اقتدار گرایان بر ضعیفان، یک واقعیت اجتناب ناپذیر و جبر تاریخ نیست، بلکه یک وضعیّت تاریخی است که

می توان با حضور در صحنه و فعالیت های جمعی، با آن مبارزه کرد.

او در کتاب "نقد عقل دیالکتیک" به این نکته اشاره می کند که: ظلم، در عین حال که یک رویه عملی (praxis) و نتیجه رفتارهای عمدی است، یک فرایند (process) است که نشان می دهد پدیده ای فراتر از رفتارهای فردی است و غیر قابل تقلیل به رفتار عمدی افراد می باشد.

سارتر، معتقد است به اینکه همانگونه که ظالمان و عاملان ستم بدنیت هستند، قربانیان ستم که ظلم را می پذیرند نیز، مقصّر می باشند.

زیرا اصالت، عبارت است از آگاهی کامل به آزادی خود از طریق اندیشه واضح و اقدام مسئولانه و بر عهده گرفتن پیامدها و خطراتی که در بر دارد.

از اینرو، سارتر در کتاب "ادبیات چیست؟" به این نکته اشاره می کند که ادبیات باید ابزاری باشد که از

طریق آن، اقلیت‌های تحت ستم بتوانند به آگاهی گروهی دست یابند، و در نتیجه، نخبگان به مبارزه بر ضدّ ستم، تحریک شوند.

بر مبنای این افکار، سارتر با پدیده استعمار به مبارزه برخاست، و از جمله استعمارگری فرانسه در "الجزائر" را محکوم کرد.

سارتر، شهروندان را به خاطر سکوت و انفعالی بودنشان، مسئول وجود ظلم‌ها و آسیب‌های اجتماعی مانند نژادپرستی، فقر، استعمار و تبعیض میان زن و مرد می‌داند.

اخلاق و قرارداد اجتماعی

سارتر، معتقد بود که اخلاق بیش از آنکه از قوانین انتزاعی پیروی کند، باید موضوع قرارداد اجتماعی باشد و در نهادهای و مؤسسات عموم مردم، تجلی کند.

لیبرالیسم انضمامی

سارتر در "یادداشت ها" (Cahiers)، جامعه مورد تایید خود را بر مبنای "لیبرالیسم انضمامی" (libéralisme concret) معرفی می کند. ویژگی لیبرالیسم انضمامی این است که آرمان بنیادی جامعه و احترام متقابل، مبتنی بر پروژه های خاص فرد جامعه است، نه بر ماهیت انسانی انتزاعی افراد. از اینرو، حقوق افراد انسان، با مشارکت فعال آن افراد در زندگی اجتماعی تضمین می شود، نه با توسل به نظریه مشکل ساز و انتزاعی "طبیعت انسان".

سیمون دوبوار

سیمون دوبوار (Simone de Beauvoir) متولد سال 1908 در فرانسه، و درگذشته در سال 1986 میلادی. این بانوی فیلسوف نیز، از جمله مروجان مکتب "اگزیستانسیالیسم" در کنار "ژان پل سارتر" بود.

وی علاوه بر آشنایی با فلسفه ، به عنوان یک رمان نویس و فعال سیاسی با گرایش "فمینیسم" نیز، شهرت یافته است. وی کتاب معروف خود را در این زمینه تحت عنوان "جنس دوم" (Le Deuxième Sexe) در سال 1949 میلادی، منتشر ساخت.

میشل فوکو

پُل میشل فوکو (Paul Michel Foucault)، متولد سال 1926 و متوفای سال 1984 میلادی، مورّخ، فیلسوف و اندیشمند سیاسی و اجتماعی فرانسوی است. وی که تحت تاثیر اندیشه های مارکسیسم قرار گرفته بود، پایان نامه دکترای خود را در سال 1961 تحت عنوان "تاریخ جنون" (Histoire de la folie) در باره برهه ای از تاریخ اروپا از قرن پانزدهم تا نوزدهم میلادی (به دلیل رفتارهای وحشتناک حکومت های پادشاهی و

استبدادی اروپا در اواخر قرون وسطی و پس از آن،
به رشته تحریر درآورد.

وی در عین حال، سه عامل را برای درمان آن "جنون"
به شرح ذیل، مؤثر دانست:

- ظهور رنسانس،
- دوران روشنگری از اواسط قرن هیفدهم تا اواخر
قرن هیجدهم میلادی،
- نهضت آزادی در اروپا پس از دوران روشنگری.

سوسیالیسم

میشل فوکو، آراء و افکار خود را در زمینه
سوسیالیسم، در مجموعه ای از سخنرانی ها و
مصاحبه هایش که تحت عنوان "گفتار و نوشتار"
(Dits et écrits) منتشر گردیده، مطرح نموده است.

وی در زمانی می زیست که احزاب سوسیالیست در کشور فرانسه مانند حزب کمونیست فرانسه (PCF) و حزب سوسیالیست (PS) به رهبری فرانسوا میتران (François Mitterrand) [که با همین حزب، به ریاست جمهوری فرانسه رسید] در حال گسترش بودند.

دیدگاه فلسفی و سیاسی فوکو در زمینه سوسیالیسم، با آنچه که در اتحاد جماهیر شوروی همراه با نظام پلیسی و اقتدار گرایی مطلق در جریان بود، تفاوت داشت. وی معتقد بود که سوسیالیسم از یکسو با لیبرالیسم، و از سوی دیگر با اقتدار گرایی به منصفه ظهور رسیده است. او هر دو نوع را نقد می کرد و بر آن بود که باید یک نظام سوسیالیستی معتدل و جامع برای حکمرانی به عنوان یک هنر جدید حکومتی، خلق شود.

تبارشناسی تحلیلی

وی پس از کتاب "گفتار و نوشتار" ، کتاب های دیگری را به شرح ذیل، به رشته تحریر درآورد:

- "تولد درمانگاه" (Naissance de la clinique)
- "الفاظ و اشیاء" (Les Mots et les Choses)
- "نظم گفتمان" (L'ordre du discours)

او در آثارش بخصوص در کتاب اخیر، شیوه تحلیلی خود را تحت عنوان "تبارشناسی" (genealogical perspective) مطرح نمود که برخی از تحلیل گران، آن را به عنوان باستان شناسی علم قلمداد کرده اند. فوکو، در کنار مطالعه گفتمان ها، قدرت را در جایگشت های تاریخی (Historical permutations) آن نیز، مورد تحلیل قرار می دهد.

پیوند میان دانش و قدرت

یکی از آراء میشل فوکو، پیوند ناگستنی میان دانش و قدرت است.

وی، نظریه خود را در این زمینه در نوشتاری تحت عنوان "درسهای پیرامون اراده دانستن" (Leçons sur la volonté de savoir)، مطرح ساخته است.

فوکو بر آن بود که نظم و انضباط و قوانین اجتماعی، حافظ مردم در برابر دولت است. بنا بر این، هنگامی که نظم و انضباط مقررات جامعه از بین برود، دولت با زور و اقتدار خود به عنوان آخرین راه حل، متکی خواهد شد.

فوکو، این نظریه تئورسین معروف نظامی، کارل کلوزویتس (Carl von Clausewitz) را که می گفت: "جنگ، صرفاً ادامه سیاست با ابزارهای دیگر است"، به صورت وارونه تبدیل کرد و چنین گفت:

"سیاست، ادامه جنگ، با ابزارهای دیگر است".

نظام حکمرانی

میشل فوکو، حکمرانی یا حکومت مداری (Governmentality) را واژه‌ای پر محتوا می‌داند که از "خردورزی فرمانروایی" حاصل می‌شود. حکمرانی، عبارت است از یک منطق که به وسیله آن، فرایند دولت مدنی، اداره و اجرایی می‌شود. در عین حال، این منطق، صرفاً یک امر آرمانی محض نیست، بلکه نهادها، شیوه‌ها و ایده‌ها را نیز، در بر می‌گیرد. فوکو، در تبیین دلیل برپا شدن حکومت، به موضوع امنیت، قلمرو، و جمعیت اشاره می‌کند. از نظر وی، حکومت باید قدرتی باشد که جمعیت را هدف خود، اقتصاد سیاسی را شکل اصلی دانش، و دستگاه‌های امنیتی را ابزار فنی اساسی خود قرار دهد.

این نظام حکمرانی از دیدگاه فوکو، سیستم حکومت مداری است که موضوع مطالعه پیدایش زیست سیاسی در شکلی است که به عنوان "نیولیبرالیسم" نامیده می شود.

فریدریش هایک

فریدریش هایک (Friedrich Hayek)، متولد سال 1899 در وین، و متوفای سال 1992 میلادی، فیلسوف سیاسی و نظریه پرداز اقتصاد بازار آزاد بود. بخش عمده دیدگاه های هایک، در زمینه مباحث اقتصادی است. اما در عرصه های سیاسی و اجتماعی نیز، مانند مبحث آزادی، حاکمیت قانون، نظم خود به خود، و نقش دولت، دیدگاه های مفصلی ارائه کرده است. وی، در صدد اثبات برتری نظام های حکمرانی باز و دموکراتیک و لیبرال، نسبت به نظام های حکومتی تمامیت خواه (Totalitarian) می باشد.

آزادی فردی - آزادی جمعی - آزادی سیاسی

هایک، در کتاب "قانون اساسی آزادی" (The Constitution of Liberty)، دیدگاه‌های خود را در این زمینه، تبیین کرده است. او همچنین، برای توضیح آراء خود در تحلیل آزادی و بردگی، کتاب "راه به سوی بردگی" (The Road to Serfdom) را تالیف کرد. کتاب دیگر وی، "قانون، قانونگذاری و آزادی" (Law, Legislation and Liberty) نام دارد.

وی در مرحله نخست، تعریف آزادی که در آن رفتار افراد به وسیله ارزشهای اخلاقی مشترک "هدایت شود" را نمی‌پذیرد. زیرا این ارزش‌های عام، به انکار آزادی منجر می‌شود. او می‌گوید: جامعه باید بپذیرد که هر فرد برای خود، دارای ارزش‌های اخلاقی خاص است. در این صورت، جامعه به آزادی می‌رسد.

وی، نقطه مقابل دیدگاه خود در تعریف آزادی را با سوسیالیسم مرتبط می‌دانست و از اینرو، در زمینه اقتصادی، عدالت در توزیع را که مطابق با ارزش‌های مشترک در مکتب اشتراکی قلمداد می‌کرد، مردود می‌شمرد.

او آزادی فردی مورد نظر خود را که دیدگاه خودش بود، با "آزادی جمعی" در تضاد می‌دانست. زیرا در آزادی جمعی، یک مقام دولتی، هدف و کیفیت آن را در راستای اهداف و منافع خود تعیین می‌کند، نه فرد فرد جامعه.

وی، تعریف خود از آزادی را با "آزادی سیاسی" نیز، متمایز می‌دانست. آزادی سیاسی از دیدگاه او عبارت بود از: "مشارکت مردم در انتخاب حکومت خود در فرآیند قانونگذاری و در کنترل نظام حکمرانی". هایک، آزادی سیاسی را نیز، نوعی آزادی جمعی، در زمینه

داشتن حق رأی، حق کاندیداتوری، و حق مشارکت در امور عمومی، می دانست.

سخن او این بود، که آزادی جمعی، در صورت عدم اهتمام به حقوق و آزادی های فردی، ناقص است. او می گفت: توانایی برای انتخاب حکومت خود، لزوماً برای تضمین و حفاظت از آزادی افراد کفایت نمی کند. آزادی ها، همواره در معرض تهدید توسط سیاستهای حکومت ها هستند.

او به این نکته اشاره می کرد که در قرن بیستم، بارها انتخابات دموکراتیک، به روی کار آمدن مستبدان منجر شده است.

هایک، برای تضمین آزادی های فردی، موارد ذیل را پیشنهاد می کند:

- تضمین آزادی اقتصادی و بازار آزاد.

- تدوین چارچوب قانونی برای حمایت از حقوق لیبرال افراد، مانند احترام به حریم خصوصی افراد، مالکیت خصوصی، و آزادی های فردی.

دولت و نقش آن

هایک ، نظریه پرداز آزادی فردی و اقتصاد بازار آزاد است. از اینرو، با دخالت دولت ها در اقتصاد و یا در زمینه محدود سازی آزادی های فردی ، مخالفت می کند. او معتقد است که دخالت دولت در موارد مذکور ، سرانجام به حکومت "تمامیت خواه" منجر می شود.

از اینرو، این اندیشمند سیاسی به دولت های انگلستان و آمریکا هشدار می داد که دخالت روز افزون آنها و گسترش اختیارات سازمان های اداری آنها بر زندگی خصوصی و دارایی شهروندان، به سوسیالیسم منتهی

می گردد. او از این بیمناک بود که ادامه روند دخالت‌های آن دو دولت و سلب آزادی‌های سیاسی و اقتصادی شهروندان، تکرار اشتباه سردمداران پیشین ایتالیا، آلمان و روسیه باشد، که کشور خود را به ورطه فاشیسم و نازیسم و کمونیسم افکندند.

حاکمیت قانون

هایک، بر اساس نظریه اقتصاد آزاد مورد تایید خود، معتقد بود به اینکه نظام‌های جمع‌گرا که توزیع ثروت و درآمد را به منظور رسیدن به اهداف یک جامعه تحمیل می‌کنند، موجب زوال حکومت قانون می‌شوند. او می‌گفت: تلاش دولت در جهت تنظیم افعال و اعمال انسان‌ها با ابزارهای عقلگرایی و تعمّدی، به منظور وصول به اهداف و غایات معین، موجب می‌شود تا حکومت قانون توانایی خود را به عنوان یک مشوّق و تضمین‌کننده آزادی فردی، از دست بدهد.

هایک در آثار خود از جمله کتاب "قانون اساسی آزادی" ، به این دیدگاه اشاره دارد که : قوانین، محصول طراحی یا صادرشده توسط فرد معینی نیستند، بلکه هنجارهایی هستند که بر رفتارها، حکومت می کنند.

کارل پوپر

کارل رایموند پوپر (Karl Raimund Popper) متولد سال 1902 در وین، و متوفای سال 1994، از جمله فلاسفه علم، و یکی از اندیشمندان اجتماعی و سیاسی دوران معاصر است.

پوپر ، نظریه پرداز لیبرالیسم دموکراتیک بود و با مکاتب "تمامیت خواهان" (totalitarians)، مبارزه می کرد. وی دیدگاه های خود را در زمینه فلسفه سیاسی و اجتماعی، در کتابهای "فقر تاریخ گرایی" (The Poverty of Historicism) و "جامعه باز و

دشمنان آن " (The Open Society and Its Enemies)،
به رشته تحریر در آورده است.

نقد تاریخ گرایی

گرچه پوپر برای مدّتی تحت تاثیر اندیشه های
مارکسیسم قرار داشت، ولی در ادامه پژوهش های
خود از سال 1919 میلادی، به نقد تاریخ گرایی
مارکسیستی پرداخت.

وی، تاریخ گرایی را به عنوان اساس مکاتب اقتدار
گرایی (Authoritarianism) و تمامیت خواهی
(Totalitarianism) معرفی کرد.

نقد سوسیالیسم و کمونیسم

پوپر در ادامه مطالعات خود به این نتیجه رسید که
حمایت اولیه او از سوسیالیسم، اشتباه بزرگی بوده
است. از اینرو، به نقد آن مکتب پرداخت و

سوسیالیسم را منافی با آزادی های فردی انسان دانست. او سر انجام ، حکومت اتحاد جماهیر شوروی را که بر اساس مکتب کمونیسم بنا شده بود، به عنوان نوعی نظام تمامیت خواه ، معرفی کرد.

حدود تسامح و تساهل

پوپر معتقد بود که اصل تسامح و تساهل، امری مطلوب است، اما تساهل بیش از حد، به زوال تساهل و تسامح منجر می شود. افراط در تساهل و تسامح، مخالفان تسامح را تشجیع می کند تا پاسخ دیگران را با مشت و سلاح بدهند و باعث از بین رفتن اصل تساهل شوند. بنا بر این، باید مخالفان تسامح و تساهل را که ناشکیبایی و عدم مدارا و به کاربردن خشونت را برای نابودی تساهل تبلیغ می کنند، به عنوان جنایتکار بشناسیم و آنان را سرکوب کنیم.

جان رالز

جان رالز (John Rawls)، متولد سال 1921 و متوفای سال 2002 میلادی، فیلسوف سیاسی آمریکایی است. وی، دیدگاه‌های خود را در عرصه‌های فلسفه سیاسی و اندیشه‌های حقوقی، در کتاب‌های خود به شرح ذیل، به رشته تحریر درآورده است:

- نظریهٔ عدالت (A Theory of Justice)
- لیبرالیسم سیاسی (Political Liberalism)
- حقوق مردمان (The Law of Peoples)
- عدالت به عنوان انصاف (Justice as Fairness)

عدالت اجتماعی

یکی از اهداف این دانشمند، ایجاد سازگاری میان آزادی فردی از یکسو، و برابری و عدالت در توزیع از سوی دیگر است.

رالز، عدالت را نخستین فضیلت برای نهاد جامعه قلمداد می کند. زیرا هدف همه انسان ها خوشبختی است، اما عدالت از نظر رتبه، بر خوشبختی مقدم است. زیرا خوشبختی در صورتی احراز می شود که بر مبنای انصاف و عدالت استوار باشد.

در نظام عادلانه است که انسان ها می توانند در پی آمال و آرزوهای خود باشند.

وی ، آزادی را شامل آزادی های بیان، عقیده، اجتماع، حق مالکیت، و حقوق دموکراتیک انسان ها می داند.

آنچه موجب تضمین ایجاد و تداوم آزادی های مذکور است، اصل عدالت اجتماعی و برابری است.

در چنین نظامی، افراد هم سطح، فرصت های مشابهی را در احراز امتیازات زندگی، به دست می آوردند.

سموئل هانتینگتون

سموئل هانتینگتون (Samuel Huntingto) ، متولد سال 1927 و متوفای سال 2008 میلادی، اندیشمند سیاسی آمریکایی است.

هانتینگتون، نظریات خود در زمینه روابط میان فرهنگ ها و تمدن ها و تحولات و نظم سیاسی جهان را در نوشتارهای ذیل، آورده است:

- موج سوم دموکراسی گرایی (The Third Wave)
- سرباز و حکومت (The Soldier and the State)
- برخورد تمدن ها (Clash of Civilizations)
- نظم سیاسی جوامع در حال تغییر (Political)
(Order in Changing Societies)

موج سوم دموکراسی گرایی

هانتینگتون در کتاب موج سوم دموکراسی گرایی ، به

جریان جدیدی در راستای گرایش کشورهای اروپا، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به دموکراسی خواهی در اواخر قرن بیستم میلادی اشاره می کند، که پس از انقلاب نظامیان در کشور پرتغال در سال 1974 میلادی، آغاز گردیده است.

روابط مدنی - نظامی

هانتینگتون، دیدگاه های راهبردی خود را در کتاب "سرباز و حکومت" (The Soldier and the State) به رشته تحریر درآورده است. موضوع اصلی بحث در این کتاب، تبیین سیاست روابط مدنی - نظامی است.

نهادگرایی

هانتینگتون در کتاب "نظم سیاسی جوامع در حال تغییر" به تبیین نظریه خود در زمینه نهادگرایی تاریخی

(The historical institutionalism) و بحث پیرامون

چگونگی تغییر نظام های سیاسی پرداخته است.

وی، زوال سیاسی را در ارتباط با درجه توسعه سیاسی می داند، نه توسعه اقتصادی و اجتماعی. زیرا تغییرات، به خاطر تنش ها در درون نظام سیاسی و اجتماعی، به وقوع می پیوندند. همچنین، نظم سیاسی، وابسته به ارتباط میان توسعه نهادهای سیاسی از یک طرف، و قدرت بسیج نیروهای اجتماعی تازه نفس در سیاست است.

او، ظرفیت ایجاد نهادهای سیاسی را در حد گنجایش ایجاد منافع عمومی قلمداد می کند.

از نظر هانتینگتون، نوین گرایی (Modernization) عامل بروز بی ثباتی خواهد بود. زیرا هنگامی که شهرنشینی گسترش یابد و سوادآموزی و اطلاعات مردم توسعه پیدا کند، توقعات و انتظارات مردم نیز،

افزایش می یابد. همگانی شدن رسانه ها و گسترش شبکه های اجتماعی، این امر را تشدید می کند. هانتینگتون، عامل اصلی بی ثباتی و درگیرها در مناطق مختلف جهان را سرعت تغییرات اجتماعی، همراه با کندی توسعه نهادهای سیاسی می داند.

برخورد تمدن ها

هانتینگتون، نظریه خود در باره برخورد تمدن ها را که به صورت مقاله در سال 1993 میلادی منتشر کرده بود، به عنوان یک کتابی تحت عنوان "برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی" در سال 1996 منتشر کرد. او ادعا کرد که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 میلادی، اسلام، به عنوان بزرگترین چالش اساسی در برابر سلطه جوی کشورهای غربی بر دیگر مناطق جهان است. از اینرو، وی معتقد بود که

جنگ‌های بزرگ بعدی جهان غرب، با جهان اسلام خواهد بود.

توضیح بیشتر در باره این نظریه، و دیدگاه‌های موافق و مخالف آن را در مباحث آینده مطرح خواهیم کرد.

فوکویاما

فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama)، متولد سال 1952 میلادی، اندیشمند سیاسی، اقتصادی و روابط بین‌الملل است.

وی، اندیشه‌های خود را در نوشتارهای یادشده در زیر، به رشته تحریر درآورده است:

- پایان تاریخ و آخرین انسان

(The End of History and the Last Man)

- ریشه‌های نظم سیاسی

(The Origins of Political Order)

- نظم سیاسی و زوال سیاسی
(Political Order and Political Decay)
- مطالبه کرامت و سیاست ناخشنودی
Demand for Dignity and the Politics of)
(Resentment
- لیبرالیسم و نارضایتی‌های آن
(Liberalism and Its Discontents)
- آینده فرانسائی
(Posthuman Future)
- حکمرانی و نظم جهانی در قرن 21
Governance and World Order in the 21st) ●
(century
- آمریکا بر سر تقاطع
(America at the Crossroads)

لیبرال دموکراسی و پایان تاریخ

شهرت فوکویاما، بیشتر به خاطر کتاب "پایان تاریخ و آخرین انسان" است که در سال 1992 میلادی انتشار یافت.

وی، در این کتاب که در زمینه فلسفه سیاسی به رشته تحریر در آورده است، به بیان فضائل لیبرال دموکراسی، و دوران اقتدار نظام حکومتی دنیای غرب پس از جنگ سرد، می پردازد.

فوکویاما معتقد است به اینکه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد میان بلوک های شرق و غرب، که از سال 1945 تا سال 1991 ادامه داشت، بشر به آخرین مرحله تاریخ خود، به معنای پایان دوره تکامل ایدئولوژیک خود که ایدئولوژی لیبرال دموکراسی است، نائل شده است.

بنا بر این، نظام حکومتی مذکور که در مغرب زمین حاکم بود، از این پس به عنوان نظامی جهانی و پایان بخش همه نظام های حکمرانی، ظاهر می گردد.

فوکویاما همانند هگل که بر مبنای نظریه غایت شناسانه (Teleological idea)، روح تاریخ را عامل سیر تکاملی آن می دانست، روند تاریخ را به عنوان فرایندی تکاملی می داند که در نهایت، به اوج تعالی خود که تعمیم نظام لیبرال دموکراسی برای همه ملّت هاست، نائل گردیده است. و این ، یعنی پایان تاریخ. بنا بر این، پایان تاریخ، به معنای رسیدن انسان به ایستگاه نهایی سیر تکاملی تاریخ بشر است.

نقد پایان تاریخ

برای اثبات این دیدگاه فکویاما، به نظریه "تئوری صلح دموکراتیک" استدلال شده است که بر مبنای آن،

نظام های دموکراتیک که به بلوغ رسیده اند، هرگز به جنگ یکدیگر برنمی خیزند. این در حالی است که اصل این تئوری نیز، زیر سؤال رفته است.

علاوه بر اینکه خودنمایی چهره کریه ستم ها، نابرابریها، خشونت ها، جنگ ها و قحطی ها، برگزاری جشن پایان تاریخ و رسیدن به مقصد نهایی انسان را به عنوان امری زود هنگام جلوه می دهد.

در مباحث پایانی این نوشتار، به توضیح بیشتر این موضوع می پردازیم.

ادموند هوسرل

ادموند هوسرل (Edmund Husserl) متولد سال 1859 در منطقه "Moravia" که امروزه در کشور جمهوری چک قرار دارد، و متوفای سال 1938 میلادی است. وی را به علت وضعیت تاریخی و جغرافیایی آن

زمان ، فیلسوفی آلمانی یا اتریشی می نامند که در زمینه مکتب "پدیدارشناسی" نظریه پردازی کرده است.

پژوهش های گسترده وی در این زمینه ، موجب شده است تا او را به عنوان پدر "پدیدار شناسی" (Phenomenology) بنامند.

پدیدارشناسی، طبیعت تجربه ذهنی آگانه را به صورت عینی، مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد.

هوسلر معتقد بود که مبانی اصلی علوم ، نیازمند فلسفه هستند ، و بر این اساس ، در جهت هماهنگی میان علم و فلسفه می کوشید.

وی، دیدگاه های خود را در کتاب های ذیل، شرح داده است:

- نظریه پدیدار شناسی (Die Idee der Phänomenologie)
- پدیدار شناسی ناب و فلسفه پدیدار شناسی

Ideen zu einer reinen Phänomenologie und)

(phänomenologischen Philosophie

● بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی

Die Krisis der europäischen Wissenschaften und die)

(transzendente Phänomenologie

● فلسفه اولی (Erste Philosophie)

● فلسفه علم حساب (Philosophie der Arithmetik)

● مباحث منطقی (Logische Untersuchungen)

برتراند راسل

برتراند راسل (Bertrand Russell) متولد سال 1872،

و متوفای سال 1970 میلادی، فیلسوف، ریاضیدان و

اندیشمند بریتانیایی است. وی در زمینه منطق ریاضی

و فلسفه تحلیلی و مخالفت با مکتب ایده آلیسم،

پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده است.

برخی از کتاب های معروف او عبارتند از:

- تکامل فلسفه من (My Philosophical Development)
- تاریخ فلسفه غرب (History of Western Philosophy)
- قدرت (Power)
- مبادی ریاضیات (Principia Mathematica)
- مشکلات فلسفه (The Problems of Philosophy)
- چرا مسیحی نیستم (Why I Am Not a Christian)

ژاک مارتین

ژاک مارتین (Jacques Maritain) متولد سال 1882، و متوفای سال 1973 میلادی، فیلسوف فرانسوی و مروج مکتب فلسفه تومائی جدید (Thomism Neo) یا اسکولاستیک نوین است.

وی در حقیقت، تجدید کننده حکمت مدرسی یا "اسکولاستیک" است که در قرون وسطی توسط فیلسوفانی مانند "توماس آکویناس" (Thomas Aquinas) سازماندهی شده بود. برخی از آثار علمی وی عبارتند از:

- مدارج معرفت (Les degrés du Savoir)
- مقدمه ای بر فلسفه (Introduction to Philosophy)
- انسان گرایی اساسی (Integral Humanism)
- شخص و خیر عمومی (La personne et le bien)
(commun

اتین ژیلسون

اتین ژیلسون (Etienne Gilson) متولد سال 1884 در فرانسه ، و در گذشته در سال 1978 میلادی است.

وی نیز از نظریه پردازان مکتب "تومائی جدید" است. او کمال فلسفه مابعد الطبیعه را اثبات وجود خدا می داند و وجود حق را به عنوان هستی محض و خالص معرفی می کند. کتابهای معروف وی عبارتند از:

- فلسفه مسیحی "سنت آگوستین"
(The Christian philosophy of Saint Augustine)
- تومیسم (Le thomisme)
- عقل و وحی در قرون وسطی (Reason and revelation in the Middle ages)
- وحدت تجربه فلسفی (The unity of philosophical experience)
- عناصر فلسفه مسیحی (Elements of Christian philosophy)
- خدا و فلسفه (God and philosophy)

ویتگنشتاین

لودویگ ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) متولد سال 1889 در اتریش ، و متوفای سال 1951 میلادی، از پیشگامان منطق ریاضی و فلسفه تحلیلی است.

کتاب معروف او تحت عنوان "رساله منطقی . فلسفی" (Logisch-Philosophische Abhandlung) در زمان حیات وی در سال 1921 میلادی به زبان آلمانی منتشر گرد.

کتاب دیگر وی تحت عنوان "بررسی های فلسفی" (Philosophische Untersuchungen) پس از درگذشت او در سال 1953 میلادی منتشر شد.

هایدگر

مارتین هایدگر (Martin Heidegger) متولد سال 1889 در آلمان ، و متوفای سال 1976 میلادی، از جمله فلاسفه مشهور اروپاست. وی در زمینه هستی‌شناسی، مفهوم زمان و انسان‌گرایی، پژوهش‌های گسترده‌ای را انجام داده است.

نوشتارهای معروف هایدگر که اندیشه‌های او را در بر دارند، عبارتند از:

- وجود و زمان (Sein und Zeit)
- تفکر چیست؟ (Was heißt Denken?)
- تفاسیر پدیدارشناختی ارسطو
(Phänomenologische Interpretationen zu Aristoteles)

- مبانی اساسی پدیدارشناسی
(Die Grundprobleme der Phänomenologie)
- مفاهیم اساسی متافیزیک
(Die Grundbegriffe der Metaphysik)
- سخنرانی ها و مقالات (Vorträge und Aufsätze)
- هگل، فلسفه حقوق
(Hegel, Rechtsphilosophie)
- هویت و تفاوت (Identität und Differenz)
- نشانه های راه (Wegmarken)

گابریل مارسِل

گابریل مارسِل (Gabriel Marcel) متولد سال 1889 در فرانسه ، و متوفای سال 1973 میلادی، یکی از فلاسفه مکتب "اگزیستانسیالیسم" قلمداد می شود.

مکتب فلسفی اگزیستانسیالیزم که توسط فیلسوف دانمارکی "سورن کی پرکگاردر" (Søren Kierkegaard) متولد سال 1813 و متوفای 1855 میلادی تبیین شده بود، به دو شکل موافق مذهب و مخالف مذهب در اروپا رواج یافت.

"گابریل مارسل" بعنوان نماینده "اگزیستانسیالیزم موافق مذهب" محسوب می شود.

برخی از نوشتارهای مارسل، بدین شرحند:

- راز وجود (Le Mystère de l'être)
- وجود و عینیّت (Existence et Objectivité)
- نشریه متافیزیک (Journal métaphysique)
- بودن و داشتن (Être et avoir)
- از امتناع تا استناد (Du refus à l'invocation)
- عقبگرد عقلانیت (Le Déclin de la sagesse)

- حضور و جاودانگی (Présence et Immortalité)

- کرامت انسان و مبانی وجودی آن

(La Dignité humaine et ses assises existentielles)

ماکس وِبر

ماکس وِبر (Max Weber) ، متولد سال 1864، و متوفای سال 1920 میلادی ، اقتصاد دادن، جامعه شناس، تاریخدان و اندیشمند آلمانی، در شکل دادن به مکاتب جدید فکری سیاسی، اقتصادی و حقوقی در اروپا ، فردی تاثیر گذار بود.

وی، افکار خود را در کتاب های خویش به شرح ذیل، تبیین کرده است:

- اقتصاد و جامعه (Wirtschaft und Gesellschaft)

- تاریخ مشارکت های تجاری در قرون وسطی

(Zur Geschichte der Handelsgesellschaften im Mittelalter)

- تاریخ کشاورزی روم و اهمیت آن برای حقوق عمومی و خصوصی

Die römische Agrargeschichte in ihrer)

(Bedeutung für das Staats- und Privatrecht

- بازار سهام (Die Börse)

- مقالات در باره جامعه شناسی دین

(Gesammelte Aufsätze zur Religionssoziologie)

- گردآوری نوشته های سیاسی

(Gesammelte Politische Schriften)

- مبانی عقلانی و جامعه شناختی موسیقی

Die rationalen und soziologischen Grundlagen)

(der Musik

- مقالات در باره نظریه علمی

(Gesammelte Aufsätze zur Wissenschaftslehre)

- جامعه شناسی حکومت (Staatssoziologie)

• تاریخچه اقتصاد (Wirtschaftsgeschichte)

هانس-گئورگ گادامر

هانس-گئورگ گادامر (Hans-Georg Gadamer)، متولد سال 1900 و متوفای 2002 میلادی، فیلسوف آلمانی بود و در زمینه "هرمنوتیک فلسفی"، پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داد. وی، اندیشه‌های خود در زمینه مبانی تفسیر متن، ماهیت ادراک و دیگر مباحث مهم در عرصه هرمنوتیک (Hermeneutics) را در کتاب معروفش "حقیقت و روش" (Wahrheit und Methode) بیان کرد.

نظریه هرمنوتیک، پیش از این توسط اندیشمندان قبل از قرن بیستم میلادی مانند فریدریش شلایرماخر (Friedrich Schleiermacher)، متولد سال 1767 و متوفای سال 1834 میلادی مطرح گردیده بود، اما

گادامر مانند هایدگر، ابعاد فلسفی هرمنوتیک را توسعه داد.

کتاب های مشهور گادامر بدین شرحند:

- حقیقت و روش (Wahrheit und Methode)
- میراث اروپا (Das Erbe Europas)
- آغاز فلسفه (Der Anfang der Philosophie)
- طرح های هرمنوتیکی (Hermeneutische Entwürfe)
- اخلاق دیالکتیکی افلاطون (Platos dialektische Ethik)

پل ریکور

پل ریکور (Paul Ricœur) متولد سال 1913 و متوفای سال 2005 میلادی، فیلسوف فرانسوی و صاحب نظر در زمینه پدیدارشناسی و نظریه هرمنوتیک است.

کتاب های معروف وی بدین شرحند:

- فلسفه اراده (Philosophie de la volonté)
- تاریخ و حقیقت (Histoire et vérité)
- تعارض تفاسیر (Le Conflit des interprétations)
- در مکتب پدیدار شناسی
(À l'école de la phénoménologie)
- از متن تا عمل (Du texte à l'action)
- شرّ، چالشی برای فلسفه و الهیّات
(Le Mal. Un défi à la philosophie et à la théologie)
- عشق و عدالت (Amour et justice)
- مقاله ای در مورد زیگموند فروید
(Essai sur Sigmund Freud)

یورگن هابرماس

یورگن هابرماس (Jürgen Habermas) متولد سال

1929 میلادی، فیلسوف و جامعه شناس آلمانی در دوران معاصر است. او از جمله نظریه پردازان نسل دوم مکتب فرانکفورت به شمار می رود که بر نظریه انتقادی و فلسفه علوم اجتماعی تمرکز داشت.

هابرماس، پژوهش های وسیعی در زمینه نقد ساختارهای اجتماعی، گفتمان اخلاق، حقوق بین الملل و شناخت شناسی انجام داده و افکار و ایده های خود را در کتاب های ذیل، به رشته تحریر درآورده است:

- نظریه کنش ارتباطی

(Theorie des kommunikativen Handelns)

- مشکلات مشروعیت در سرمایه داری متأخر

(Legitimationsprobleme im Spätkapitalismus)

- تغییرات ساختاری در حوزه عمومی

(Strukturwandel der Öffentlichkeit)

- دانش و علاقه (Erkenntnis und Interesse)

● گفتمان فلسفی مدرنیته

(Der philosophische Diskurs der Moderne)

● جمهوری برلین [مصاحبه] (Berliin Rippablik)

دین و سیاست در غرب

یکی از پدیده‌های بارز پس از جنگ جهانی دوم، مطرح شدن جایگاه دین و رابطه آن با عالم سیاست در جهان غرب بوده است.

در اینجا، به اهمّ مباحث در این زمینه، مانند بیان موضوع خدا خواهی در بیانیه‌های رسمی و قوانین اساسی مهم‌ترین کشورهای توسعه یافته غربی، و نیز نقش بارز دین و نهاد مذهب در شکل‌گیری راهبردها و سیاستهای کلی مغرب زمین می‌پردازیم.

نظر به تنوع نظریه‌ها و اختلاف نقاط قوت و ضعف آنها؛ شایسته است نخست به تبیین دیدگاه‌های گوناگون در این زمینه پردازیم و آنگاه هریک از آنها را جداگانه در بوته نقد قرار دهیم.

خدا خواهی و سیاست

می دانیم که مهمترین و بارزترین نماد دینداری، اعتقاد و ایمان به خداوند به عنوان والاترین حقیقت و عالیترین منبع هدایت بشر محسوب می گردد. برخی از نظریه پردازان تز "جدایی دین از سیاست" چنین تصوّر می کنند که کشورهای پیشرفته غربی، ایمان به خدا را که اصلی ترین نماد مذهب به شمار می رود، به کناری نهادند و خود را از قید خدا جویی و خدا پرستی فارغ ساختند و به همین دلیل، به اوج شکوفایی در تمدن خود رسیدند. آنگاه این ادّعا را به همه جهان غرب، تعمیم می دهند.

با بیان حقایقی که در ذیل خواهد آمد، روشن می گردد که گروه یادشده، یا فرمان ها و قوانین اساسی

کشورهای پیشرفته غربی را نخوانده اند؛ و یا اینکه سعی در پوشاندن حقیقت دارند.

در اینجا نمونه هایی از اهتمام پیشوایان تمدن مغرب زمین در جهت تبیین نقش نماد خدا خواهی و ایمان به اعتلای مقام آفریدگار را از نظر شما می گذرانیم:

یکی از اسناد رسمی در زمینه آزادیها و حقوق شهروندان فرانسه، اعلامیه حقوق بشر این کشور است که از سال 1789 میلادی به رسمیت شناخته شده و به مورد اجرا در آمده است .

این بیانیه شامل مقدمه ای کوتاه، تاریخچه، متن و موادی چند است .

در پاراگراف پایانی متن انگلیسی آن، چنین می خوانیم:

“In consequence whereof, the National Assembly recognizes and declares, in the

presence and under the auspices of the **Supreme Being**, the following Rights of Man and of the Citizen”.

"بر این مبناست که مجمع ملی در پیشگاه و تحت توجهات باری تعالی ؛ حقوق بشر و حقوق شهروندان را به رسمیت می شناسد و اعلام می دارد."

در این سند رسمی، معماران تمدن نوین فرانسه ، پس از بیان این اصل و تعیین جایگاه ایمان به خدا و حضور در پیشگاه باری تعالی، به تبیین اصول اساسی مانند آزادی انسان ، آزادی بیان و حقوق شهروندان پرداخته اند.

در قانون اساسی آلمان که زیر بنای حکومت و سیاست را در این کشور تشکیل می دهد، چنین می خوانیم:

"نظر به مسئولیت خود در برابر خدا و مردم، به خاطر اینکه به عنوان عضو متساوی الحقوق در یک اروپای متحد، صلح جهانی را تامین کند؛ ملت آلمان،... این قانون اساسی را ارائه می نماید."

نص سخن مذکور به زبان آلمانی که در نخستین پاراگراف از پیشگفتار قانون اساسی آلمان آمده بدین شرح است:

"Im Bewusstsein seiner Verantwortung vor **Gott** und den Menschen, von dem Willen beseelt, als gleichberechtigtes Glied in einem vereinten Europa dem Frieden der Welt zu dienen, hat sich das Deutsche Volk kraft seiner verfassungsgebenden Gewalt dieses Grundgesetz gegeben".

ملاحظه می فرمایید که در این قانون اساسی نیز پس از اذعان به مسئولیت ملت آلمان در برابر خدا و مردم، اصول قانون مذکور، شامل آزادیها ، حقوق اساسی شهروندان، عدالت اجتماعی و تضمین کرامت انسانها بیان گردیده است .

در پاراگراف اول قانون اساسی کانادا ، مصوب سال 1982 میلادی ، به برتری و تعالی خداوند تصریح شده و چنین آمده است:

“Whereas Canada is founded upon principles that recognize the supremacy of **God** and the rule of law, the Canadian Charter of Rights and Freedoms guarantees the rights and freedoms ...”

"نظر به اینکه کانادا بر اساس اصولی بنیان گذاری شده است که برتری و تعالی خداوند و حکومت قانون

را به رسمیت می شناسد، منشور حقوق و آزادی کشور
کانادا، حقوق و آزادیها را تضمین می کند." ...

ایالات متحده آمریکا ، نمونه ای دیگر از کشورهای
توسعه یافته غربی است. در نخستین پاراگراف از
قانون اساسی کنوانسیون آمریکا ، مصوب سال
1861 میلادی چنین می خوانیم:

"We the people of the Confederate states , each
State acting in its sovereign and independent
character , in order to form a permanent federal
government , establish justice , insure domestic
tranquillity , and secure the blessings of liberty
to ourselves and our posterity ; invoking the
favor and guidance of **Almighty God** ; do ordain
and establish this Constitution for the
Confederate States of America."

" ما مردم ایالات هم پیمان، که هر ایالتی بر اساس حق سیادت و خصوصیت مستقل خود رفتار می کند؛ به منظور تشکیل دولت فدرال دائمی ، که به وجود آورنده عدالت تامین کننده آرامش محلی و تضمین کننده آزادی موهبتی برای ما و نسل آینده ما باشد؛ به این منظور، از مرحمت و هدایت خدای متعال استمداد می جوئیم و این قانون اساسی را برای ایالات هم پیمان آمریکا وضع می نماییم."

آنچه بیان شد ، نمونه ای بود از اسناد رسمی و قوانین اساسی کشورهای که مظهر بارز توسعه یافتگی و رشد صنعتی و اقتصادی در دو قاره اروپا و آمریکای شمالی هستند. از این بیان به خوبی روشن می گردد که سخن برخی از مدعیان روشنفکری مبنی بر اینکه "کشورهای مغرب زمین ، دین (به معنای خداخواهی) را از صحنه سیاست و مدیریت کشور خود کنار گذاشتند و این

امر باعث رشد و توسعه آنان گردید" سخنی بی پایه است .

دین ستیزی و سیاست

برخی از دولت های مستبد در مناطقی مانند خاورمیانه که دین و دینداران را در مقابل خود می دانند، به دین ستیزی روی آورده اند و برای توجیه کردار ناصواب خویش، با گرفتن ژست روشنفکر مآبانه به این دروغ متوسل شده اند که دنیای غرب ، با دین و مظاهر آن به مبارزه برخواست و به همین دلیل ، به پیشرفتهای خیره کننده ای نیز نائل آمد.

اینک با توجه به اسناد و مدارک مستدل، به بررسی وضعیت مذهب و دین داری در مغرب زمین و دیدگاه سیاستمداران غرب در این زمینه می پردازیم.

یکی از اصول مسلم قوانین اساسی در کشورهای توسعه یافته جهان و از جمله کشورهای پیشرفته اروپایی و آمریکایی، آزادی دین و احترام به مذهب است. در اینجا به عنوان نمونه به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

در ماده پانزدهم از قانون اساسی کشور سوئیس چنین آمده است :

“The freedom of religion and philosophy is guaranteed. All persons have the right to choose their religion or philosophical convictions freely, and to profess them alone or in community with others. All persons have the right to join or to belong to a religious community, and to follow religious teachings”.

"آزادی دین و فلسفه ، تضمین شده است. همه مردم حق دارند تا دین یا اعتقاد فلسفی خود را آزادانه انتخاب کنند و آنرا به صورت فردی یا در جامعه با دیگران اظهار نمایند. همه مردم حق دارند تا به یک جامعه دینی پیوندند یا به آن وابسته گردند و از تعلیمات دینی پیروی کنند."

در بخش مربوط به حقوق و آزادیهای زیربنایی (Fundamental Freedoms) از قانون اساسی کانادا چنین می خوانیم:

"Everyone has the following freedoms:

- a) Freedom of conscience and religion.
- b) Freedom of thought, belief, opinion and expression, including freedom of the press and other media of communication.

c) Freedom of peaceful assembly; and

d) Freedom of association"

" هر شخص، دارای آزادیهای یادشده درذیل است:

- آزادی ضمیر و دین .
- آزادی فکر، عقیده ، نظر و بیان ، شامل آزادی مطبوعات و دیگر دستگاههای ارتباط جمعی برای ارتباطات.
- آزادی گردهمایی های مسالمت آمیز
- آزادی تشکیل انجمن ها."

ماده چهارم از بخش حقوق بنیادی در قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان ، این نکته را صراحتا مورد تاکید قرار داده است:

“Die Freiheit des Glaubens, des Gewissens und die Freiheit des Religiösen und weltanschaulichen Bekenntnisses sind unverletzlich . Die ungestörte Religionsausübung wird gewährleistet.”

“ آزادی عقیده ، باور باطنی ، معرفت دینی و جهان بینی ؛
آسیب ناپذیرند.

انجام امور دینی بدون اخلال ، تضمین می گردد.”

قانون اساسی اسپانیا (ماده 16 از بخش حقوق و آزادیها) چنین اشعار می دارد:

“Freedom of ideology, religion, and cult of individuals and communities is guaranteed without any limitation in their demonstrations other than that which necessary for the maintenance of public order protected by law.”

"آزادی ایدئولوژی، دین، و مکتب فکری افراد و جوامع تضمین می گردد؛ بدون هیچ محدودیتی در تظاهرات آنان؛ مگر در حدی که برای حفظ نظم عمومی لازم است و با قانون حفاظت می گردد."

در ماده هشتم از قانون اساسی کشور ایتالیا نیز چنین می خوانیم:

"Religious denominations are equal free before the law."

"سازمانهای دینی از آزادی مساوی در برابر قانون برخوردار هستند."

ماده دهم از اعلامیه حقوق بشر فرانسه چنین اذعان می دارد:

“No one may be disturbed on account of his opinions, even religious ones, as long as the manifestation of such opinions does not interfere with the established Law and Order.”

"هیچکس نباید به خاطر دیدگاهش حتی عقاید مذهبی مورد آزار قرار گیرد، مادام که اظهار چنین اعتقادی با قانون و نظم، تعارض نداشته باشد."

با توجه به موارد فوق، روشن می‌گردد که علیرغم ادعای برخی از روشنفکرانها، کشورهای پیشرفته غربی، گوهر دین را از جامعه خود طرد نکرده‌اند و به ستیز با آن پرداخته‌اند؛ بلکه آزادی مذهب و مراسم مذهبی را تضمین نموده‌اند.

علاوه بر آنچه از متن قوانین اساسی مذکور آوردیم، اصول دیگری نیز وجود دارد که سخن یادشده را بیش

از پیش مبرهن می سازد. به عنوان مثال هر شخص در بسیاری از کشورهای مغرب زمین می تواند بخشی از مالیات خود را که باید به دولت بدهد، به مؤسسه ای دینی که غیر انتفاعی و خیریه باشد، بپردازد. بخشی از درآمد مراکز دینی از جمله مراکز و مؤسسه های اسلامی در کشورهای اروپایی و آمریکایی از این طریق تامین می گردد.

نمونه ای دیگر اینکه حتی در برنامه های کانالهای آزاد تلویزیونی که یکی از مظاهر آزادی بیان است، هر گونه توهین به مذهب و مقدسات آن ممنوع است و جرم محسوب می شود. به عنوان مثال ، در ماده 130 قانون جزاء از آئین نامه تحریمهای حقوق جزایی در رابطه با برنامه های کانال آزاد در کشور آلمان چنین آمده است:

"کسی که در برنامه خود ، نفرت بر علیه بخشی از مردم و یا بر علیه گروه های ملی، نژادی و مذهبی

برانگیزد و یا خشونت بر علیه آنان را تحریک کند و یا کرامت انسانی این گروه ها را بوسیله دشنام و توهین جریحه دار بسازد، طبق ماده 130 قانون جزاء مرتکب جرم می گردد."

دین داران و سیاست

در قوانین اساسی و اسناد حقوقی کشورهای غربی، بر اساس اصل تساوی همه مردم، ممنوعیت هرگونه تبعیض به خاطر مذهب، قومیت و باور باطنی شهروندان با صراحت مورد تاکید قرار گرفته است. در اینجا به عنوان مثال، برخی از موارد یاد شده را از نظر شما می گذرانیم:

نص قانون اساسی ایتالیا (ماده 3) تحت عنوان اصل تساوی ، بدین شرح است:

(1) All citizens have equal social status and are equal before the law, without regard to their sex, race, language, religion, political opinions, and personal or social conditions.

(2) It is the duty of the republic to remove all economic and social obstacles that, by limiting the freedom and equality of citizens, prevent full individual development and the participation of all workers in the political, economic, and social organization of the country."

"(1) همه شهروندان ، از موقعیت اجتماعی مساوی برخوردارند و در برابر قانون مساوی هستند؛ بدون در نظر گرفتن جنس، نژاد، زبان، دین ، دیدگاه سیاسی و شرایط اجتماعی شخصی.

(2) این وظیفه جمهوری (دولت) است که همه موانع اقتصادی و اجتماعی که با محدود کردن آزادی و تساوی شهروندان ، مانع پیشرفت فردی و مشارکت همه کارکنان در سازمان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور می باشد را برطرف سازد."

در قانون اساسی کشور اسپانیا ، اصل چهاردهم چنین می خوانیم:

"Spaniards are equal before the law, without any discrimination for reasons of birth, race, sex, religion, opinion, or any other personal or social condition or circumstance."

"اسپانیایی ها در برابر قانون مساوی هستند، بدون هیچگونه تبعیض بخاطر تولد، نژاد، جنس، مذهب، عقیده، یا هرگونه شرایط دیگر شخصی یا اجتماعی."

اصل هشتم از قانون اساسی کشور سوئیس نیز به این امر اشاره دارد:

"All human beings are equal before the law.

Nobody shall suffer discrimination, particularly on grounds of origin, race, sex, age, language, social position, lifestyle, religious, philosophical or political convictions, or because of a corporal or mental disability."

"همه انسانها در برابر قانون مساوی هستند. هیچکس نباید از تبعیض، بویژه تبعیض بخاطر اصل و نسب، نژاد، جنس، سن، زبان، موقعیت اجتماعی، شیوه زندگی، دین، اعتقاد فلسفی یا سیاسی، یا بخاطر ناتوانی جسمی یا ذهنی؛ رنج ببرد."

در بند سوم از سومین اصل قانون اساسی آلمان چنین می خوانیم:

“Niemand darf wegen seines Geschlechtes, seiner Abstammung, seiner Rasse, seiner Sprache, seiner Heimat und Herkunft, seines glaubens, seiner Religiösen oder politischen Anschauungen benachteiligt oder bevorzugt werden.“

"هیچکس نباید بخاطر جنس، نسب، نژاد، زبان، زادگاه و اصلیت، عقیده، دیدگاه دینی و سیاسی؛ مورد تبعیض یا امتیازی قرار گیرد".

اصل پانزدهم از قانون اساسی کانادا، چنین اذعان می دارد:

“Every individual is equal before and under the law and have the right to the equal protection and equal benefit of the law without discrimination and, in particular, without discrimination based on race, national or ethnic origin, colour, religion, sex, age or mental or physical disability.”

"هر فردی در برابر و تحت امر قانون، از حقوق مساوی برخوردار خواهد بود و دارای حق حمایت و منفعت متساوی از قانون می باشد؛ بدون تبعیض، بویژه بدون تبعیض بخاطر نژاد، اصالت ملی و قومی، رنگ، دین، جنس، سن، یا ناتوانی روحی یا جسمی."

در پرتو آنچه گذشت به خوبی روشن می گردد که هرگونه تبعیض (از جمله تبعیض بخاطر مذهب و

تمایلات دینی) در قوانین اساسی و منشور حقوق بشر در کشورهای توسعه یافته پذیرفته شده نیست و ادعای کسانی که می گویند مردم سرزمین غرب ، دینداران را از صحنه سیاست و حکومت کنار نهادند و از این رهگذر به پیشرفتهای صنعتی و اقتصادی نائل آمدند؛ سخنی بی اساس می باشد.

علاوه بر موارد فوق ، شواهد فراوان دیگری که حاکی از بطلان ادعای این گروه از روشنفکر نماهای بی اطلاع از حقایق است وجود دارد . به عنوان مثال، یکی از انواع احزاب سیاسی در برخی از کشورهای اروپایی مانند آلمان ، حزب C.D.U (حزب دموکرات مسیحی) می باشد که تمایلاتی مذهبی بر اساس آیین مسیحیت دارد. این احزاب سیاسی ، سالها زمام امور حکومت آلمان و غیر آن را برعهده داشته اند.

همچنین راستگرایان درحزب جمهوری خواه در ایالات متحده آمریکا ، دارای گرایشهایی آشکار نسبت به مذهب مسیحیت می باشند.

مشابه این گونه جریانهای سیاسی - مذهبی در دیگر کشورها نیز به چشم می خورد.

برای توضیح بیشتر، سخنان "کارولین فئری" در باره نقش "ژاک لامارتین" و اعلامیه های معروف پاپهای واتیکان در تشکیل احزاب سیاسی دموکرات مسیحی در کشورهای فرانسه ، ایتالیا ، جمهوری فدرال آلمان ، بلژیک ، هلند و لوگزامبورگ از کتاب "فلسفه اروپایی در عصر نو" را عینا از نظر شما می گذرانیم:

" پاپ لئو سیزدهم در سال 1891 میلادی اعلامیه "امور نوظهور" (Rerum Novarum) را صادر کرد. این اعلامیه از نخستین مکتوبات او در باره پرسشهای اجتماعی نبود؛ اما چنان تکانی را سبب شد و چنان

تاثیری گذاشت که چهل سال بعد ، اعلامیه "چهلمین سال" در تفسیر و تایید مجدد و بسط تعلیم آن به قلم "پیوس یازدهم" نوشته شد. "لوئیجی استورزو" کشیش و بنیانگذار جنبش دموکراتیک مسیحی در ایتالیا ، عمیقا از آن متأثر شده بود؛ اما بقیه آن را بی باکانه شمردند. زیرا پاپی با کلمات نیرومند در باره ضرورت تشکل مسیحی کارگران (یکی از مضامین عمده اعلامیه) سخن می گفت.

در هردو اعلامیه "امور نوظهور" و "چهلمین سال" ، بطور مشخص در باره وضع طبقات کارگر سخن گفته می شود. نخستین سند که تقریبا نیم قرن بعد از بیانیه کمونیستی نوشته شده ، به منظور مقابله با پیامدهای تفکر مارکسیستی ، بویژه اندیشه های راجع به نبرد طبقاتی و مالکیت خصوصی، در نظر گرفته شده بود. سند دوم به طور بسیار مشخص تر در باره

اموری است که در سند نخست به صورت اصول کلی بیان شده بود. بیانیه "چهلمین سال" در سال 1931 میلادی نوشته شده بود؛ بعد از جنگ جهانی اول و بعد از اعتصاب عمومی 1926 و بعد از ازهم پاشیدگی وال استریت در سال 1929 میلادی. جامعه از ریشه تغییر کرده بود؛ بنا بر این "پیوس یازدهم" قادر است به طور استوارتر و به طور مشخص تر از "لئو سیزدهم" سخن بگوید. به هر تقدیر، هردو اعلامیه در بردارنده ذم یکسانی از سوسیالیسم و لیبرالیسم است. چرا که در هیچیک، طبیعت کامل نوع بشرچنانکه نویسندگان این دو اعلامیه می انگارند باید باشد، به طور مستوفی رعایت نمی شود.

- در نخستین اصل در این دو سند، مالکیت خصوصی اظهار می شود...

- اصل دوم این است که انسان مقدم بر دولت است و از این اصل نتیجه می شود که خانواده باید وظیفه و حقوقی داشته باشد که مقدم بر حقوق و وظائف اجتماع است...

- در اصل سوم بیان می شود که فلسفه وجود حکومت، مطمئن شدن از این امر است که قوانین و نهادها و اداره امور عمومی چنان است که مصلحت عمومی و نیکیبختی خصوصی تحقق می یابد...

این اندیشه ها را احزاب سیاسی اقتباس کردند که در ایتالیا و فرانسه و آلمان نام "دموکرات مسیحی" را انتخاب می کنند."

نامبرده سپس چنین می گوید:

" بعد از جنگ جهانی دوم، احزاب دموکرات مسیحی به سرعت در ایتالیا و فرانسه و آلمان غربی و بلژیک و هلند و لوکزامبورگ به قدرت رسیدند."

(فلسفه اروپایی در عصر نو؛ فصل دهم)

بر اساس آنچه گذشت روشن می گردد که دولت های غربی در خصوص دین رسمی خودشان و متدینان و ملتزمان به آئین مسیحی، دارای نظامی تعریف شده به شکلی که گذشت می باشند و اینطور نیست که دینداران و پیروان مذهب رسمی کشور خود را از دخالت در سیاست و یا مشارکت در حکومت محروم نمایند.

نهاد دین و نهاد دولت

بحث در مورد این گزاره، نیازمند تامل بیشتر و کنکاش عمیق تری می باشد. زیرا مساله تفکیک میان این دو

نهاد ، از دیرزمان در اروپا مطرح بوده و فراز و نشیمهایی داشته است. به عنوان مثال، در کشور آلمان به عبارتی از زبان برخی از روشنفکران برمی خوریم که به صورت ذیل تعبیر می شود:

“Trennung zwischen Kaiser und Kirche”

یعنی : " تفکیک و جدایی میان قیصر و کلیسا " .

این فراز و عباراتی از این دست ، در دیگر زبانهای رایج در مغرب زمین شنیده می شود. جمعی از نویسندگان ، معنای جدایی دین از سیاست را به مفاد این عبارت تفسیر کرده اند و بر این اساس، جدایی دین و سیاست را به معنای جدایی نهاد دین (که در کلیسا تجسم می یابد) از نهاد دولت (که سمبل آن قیصر است) دانسته اند. این امر، به عنوان یکی از مظاهر سکولاریسم به شمار می رود.

به منظور روشن شدن حقیقت ، شایسته است که نخست ، به بررسی ریشه های تاریخی این امر پردازیم و سپس به تحلیل آن همت گماریم.

تاریخچه سکولاریسم

اصطلاح " سکولاریسم " بنا بر نظر برخی از پژوهشگران ، از واژه لاتین " سایکیولوم " (Saeculum) به معنای "عصر" گرفته شده است. برخی دیگر، مبدا اشتقاق آن را کلمه سکولاریس دانسته اند و در زبانهای لاتینی در قرون وسطی به معنای "دنیا" و "جهان" و در مقابل کلیسا به کار برده می شده است.

این واژه در زبان انگلیسی، "سیکیولاریزم" (Secularism) تلفظ می شود و به معانی ذیل آمده

است:

- دنیا گرایی
 - دکترین نادیده انگاشتن مذهب
 - نظریه عدم دخالت مذهب و کلیسا (به عنوان نهاد دین) در امور مربوط به دولت.
 - الحاد و لادینی
- همچنین کلمه "سکولاریزاسیون" به معنای دنیوی کردن، عرفی کردن، غیرروحانی کردن، جداسازی دین از دنیای مردم، غیرمذهبی کردن اداره حکومت، یا فرایند کنار گذاشتن دستگاه دینی از دولت و کاهش نقش آن در اداره امور جامعه آمده است.
- واژه "لایسیزم" (Laicism) نیز به همین معانی است و از کلمه (Laic) گرفته شده و ریشه آن، واژه فرانسوی "لائیک" (Laique) است که به معنای وابسته به عامه مردم و امور دنیوی و عرفی می باشد.

معنا و مفهوم سکولاریسم در طول تاریخ اروپا به یک منوال نبوده است.

واژه مذکور پس از جنگهای سی ساله مذهبی در اروپا، در سال 1648 میلادی در قرارداد "وستفاليا" (Westphalia) به کار برده شد. بر اساس این امر، اراضی و سرزمین هایی که تا آن زمان تحت فرمانروایی ارباب کلیسا قرار داشت، از سیطره نهاد دینی مذکور خارج گردید و به نهاد سیاسی دولت که مستقل از دستگاه مذهبی کلیسا بود واگذار شد. از آن پس، سرزمین هایی که از سلطه مستقیم کلیسا جدا شده و به دولت واگذار شده بودند، با عنوان "سکولار" یاد می شدند.

این واقعه تاریخی که به جداسازی ممتلكات و سرزمینهای وابسته به دستگاه دینی و الحاق آنها به دولت منجر شد؛ نقطه عطفی در جدایی میان کلیسا

به عنوان نهاد مذهب؛ و دولت به عنوان نهاد حکومت در اروپا به شمار می رود. از آن پس، رفته رفته نقش مستقیم دستگاه دینی کلیسا در امر حکومت کاهش یافت و بر مبنای اصل "Differentiation" (تمایز)، نهادهای اجتماعی از یکدیگر متمایز گردیدند و از سلطه حاکمیت کلیسا رها شدند.

از سوی دیگر می دانیم که: گرچه تسلط مطلق و دخالت مستقیم کلیسا در امور اجرایی دولت‌های اروپایی کاسته شد؛ ولی نقش نهاد دین در نظام جدید جهان غرب در دو بعد داخلی و بین المللی، نهادینه گردید و به صورت قانونمند درآمد.

در بعد داخلی، نهاد دین مانند هر نهاد دیگر در چهارچوب نظام لیبرال دموکراسی غرب، می تواند فعالیت سیاسی داشته باشد و چنانکه در بخش قبل

بیان شد می تواند حزبی سیاسی را تاسیس ویا پشتیبانی نماید و از این رهگذر به اهداف خود نائل شود.

اما در بعد خارجی و بین المللی، نقش دستگاه مذهبی و نهاد دین در مغرب زمین ، هدفمند تر گردید.

به عنوان مثال، فعالیتهای میسیونرهای مذهبی اروپا به عنوان پیش قراولان و راهگشایان دولتهای استعمارگر غربی در کشورهای آفریقایی و آسیایی و سرزمین های آمریکای شمالی و جنوبی، بر پژوهشگران پوشیده نیست.

امروزه ، نقش نهاد دینی غرب در معادلات سیاسی بین المللی و در جهت مصالح درازمدت اروپا و آمریکا ، بسیار عمیقتر و پیچیده تر شده است. به عنوان مثال، در زمان جنگ سرد میان نظام سرمایه داری و لیبرال دموکراسی بلوک غرب از یکسو، و سیستم و سیالیستی و کمونیستی اردوگاه شرق از سوی دیگر، پاپ اعظم

واتیکان (پاپ ژان پل دوم)، از کشور لهستان در اروپای شرقی که در اردوگاه سوسیالیسم قرار داشت انتخاب می گردد تا نقش مهمی را در مبارزه با نظام حاکم بر سرزمینی که از آن برخاسته است ، ایفاء کند.

پس از پیروزی ایدئولوژی لیبرال دموکراسی غربی بر همزاد دیگر خود در حوزه مدرنیته یعنی ایدئولوژی سوسیالیسم ؛ باز نقش نهاد دین در مغرب زمین ، جایگاه ویژه خود را حفظ می کند . به عنوان مثال، پیش از حمله مشترک آمریکا و انگلستان به عراق؛ تونی بلر به عنوان نخست وزیر بریتانیا و جرج دبلیو بوش به عنوان رئیس جمهور آمریکا، در واتیکان حاضر می شود و با پاپ اعظم دیدار و گفتگو می کند.

در اینجا ناخود آگاه به یاد سخن برخی از افراد مطلع در غرب می افتیم که می گویند: سردمداران قدرتمند غرب که در حال سیطره یافتن بیشتر بر ثروتهای جهان

هستند، دارای پایگاههای متعدد جهانی می باشند که برخی از آنها به شرح ذیل است :

- پایگاه اصلی نظامی صنعتی آنها که در آمریکا قرار دارد و نقش عملیات و هجوم نظامی را بر عهده دارد.
- پایگاه مهم اطلاعاتی آنان که در انگلستان مستقر می باشد و نقش جاسوسی در مقیاس جهانی و جمع آوری اطلاعات سری را برعهده دارد.
- پایگاه تبلیغاتی آنان که در فرانسه قرار دارد و نقش تجمیل چهره تمدن غرب و تلطیف روابط را در مواقع لزوم بر عهده دارد.
- پایگاه مهم دینی آنان که در واتیکان ایتالیا مستقر می باشد و نقش اسکات متدینان و توجیه تهاجمات بزرگ قدرتمندان را برعهده دارد.

هرگاه این صاحبان قدرت جهانی بخواهند بخشی از جهان را مورد تهاجم قرار دهند، مجموعه پایگاههای فوق در یک نظام به هم پیوسته دست به دست یکدیگر می دهند و هریک از آنان نقش های منحصر به فرد خود را که گاهی در ظاهر امر مغایر یکدیگر، ولی در حقیقت به هم پیوسته اند، انجام می دهند.

به هر حال ، بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که نقش دستگاه مذهب و نهاد دین رسمی در مغرب زمین در ارتباط با نهاد دولت و نظام های سیاسی ، از بین نرفته است ؛ بلکه شکل آن تغییر یافته و به صورت عمیق تر و پیچیده تری در آمده است.

دین و قانونگذاری

برخی از نویسندگان ، جدایی دین از سیاست را به

معنای حذف نقش محوری دین در امر قانونگذاری جامعه تفسیر کرده اند. این مساله نیز یکی دیگر از مظاهر بارز سکولاریسم در غرب می باشد که شایسته است پیرامون آن بیشتر سخن گفته شود.

در بخش پیشین به تاریخچه سکولاریسم اشاره کردیم و شرح دادیم که پس از جنگهای سی ساله و طی قرارداد وستفالیا، سرزمین هایی که تحت سلطه مستقیم کلیسا بود به دولت واگذار شد و به تدریج ، از تسلط نهاد دین یعنی تشکیلات کلیسا بر مقدرات حکومت ها کاسته شد و این امر (یعنی جدایی نهاد دین از نهاد دولت) یکی از مراحل و مظاهر سکولاریسم در اروپا تلقی می شود.

از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی ، واژه سکولاریسم معنای وسیعتری یافت و رفته رفته در آثار

اندیشمندانی چون اگوست کنت و جان هالیوک و
 ماکس وبر به صورت یک نظریه و مسلک فکری در آمد.
 بر اساس این دیدگاه، علاوه بر جدایی دستگاه دین از
 دستگاه دولت؛ نقش دین در مظاهر حیات دنیوی
 نادیده انگاشته شد و این امر، به خصوصی شدن و
 فردی شدن دین و حذف آن از عرصه اداره امور
 جامعه منجر گردید.

عوامل گوناگونی در بروز این پدیده نقش داشته اند
 که به مهمترین آنها اشاره می کنیم:

الف- نقش رجال دینی پروتستان

یکی از علل تنزل دادن دین در حد باور شخصی و
 جداسازی مذهب از علم (از جمله علم اداره امور
 جامعه) حرکتی بود که جمعی از رجال دینی پروتستان
 در تفسیر و تبیین آئین مسیحیت انجام دادند.

پروفسور عبد الجواد فلاطوری در بحث آزادی که با
 پروفسور بایر هاوز و پروفسور فون بروک در اروپا
 داشته ، در این زمینه چنین می گوید:

"انسان گاهی از اوقات، در روحانیون پروتستان، یک
 توجه اغراق آمیز نسبت به سکولاریزم را مشاهده
 می کند. البته کاتولیکها و انجیلیها اینطور نیستند. این
 روحانیون مفرط، عملا ایمان را خالی و بی معنا ساخته
 اند. یعنی ایمان و دین بنا بر تصورات معینی به منزله
 یک ریاضت، پایین آورده شده است. لذا تمسک به
 بعضی از مضمونهای تغییر ناپذیر دیگر معنا ندارد".

پروفسور "بایر هاوز" نیز، در گفتگوی یادشده چنین
 می گوید:

"درست است. منتقدین معاصر و روحانیون نیز همین
 عقیده را دارند. معروفترین میسیونر انگلستان و
 اسقف سابق، آقای لسلی نوبگین بر این باور است که

با جدا کردن واقعیت‌های به اصطلاح عینی و علمی از ارزش‌های غیر تجربی ، بزرگترین خطا را مرتکب شده است. او ارزشها را (شامل اعتقادات مذهبی) به عنوان پدیده های ذهنی ، و یافته های قابل تجربه را به عنوان علم، قلمداد کرده بود".

بدین ترتیب، بر اثر حرکت مذکور، ایمان از همزاد خود یعنی علم (از جمله "علم مدیریت جامعه")، جدا معرفی گردید و ارزشها به عنوان پدیده های ذهنی قلمداد شدند و دین در حد یک ریاضت فردی تنزل یافت.

ب - نقش تئوریسین های مدرنیسم

عامل مهم دیگر، تلاش جمعی از نظریه پردازان در عرصه مدرنیسم و تئوریسین های مکاتب فکری اروپا مانند اومانیسم (انسان محوری) ، راسیونالیسم (خردگرایی مطلق) ، ساینتیسم (علم گرایی)، رلتیویسم (نسبیت گرایی) و سنت ستیزی می باشد که گم شده

خود را برای اداره امور جامعه ، در آئین رایج کشورهای اروپایی نیافتند و به منظور برون رفت از تنگنایی که ارباب کلیسا پدید آورده بودند، به مسلک سکولاریسم روی آوردند و دین رایج را از صحنه قانونگذاری و اداره امور جامعه کنار گذاشتند.

در دوره مدرنیته، سه ایدئولوژی به شرح زیر، به منظور هدایت سکان جامعه و تامین منبع قانونگذاری بدون در نظر گرفتن دین، از درون مکتب اومانیسم پدید آمدند:

1. سوسیالیسم

2. ناسیونالیسم

3. لیبرالیسم

پس از تولد این سه مکتب همزاد در مغرب زمین، نخست مکتبهای لیبرالیسم و ناسیونالیسم با هم متحد

شدند و در طی جنگ جهانی دوم ، ایدئولوژی ناسیونالیسم را در آلمان و ایتالیا شکست دادند. سپس، مکتب لیبرالیسم در طول جنگ سرد، مسلک هم‌رزم خود را به مبارزه طلبید و با سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق، ایدئولوژی سوسیالیسم را به حاشیه راند و میدان دار معرکه گردید.

در اینجا شایسته است به چند نکته مهم اشاره نمایم:

الف- تاثیر عقاید دینی بر سیاست در غرب

نکته اول اینکه گرچه نقش دین مسیحیت در بخش احکام، در قانونگذاری و اداره امور روزمره جامعه غربی کاهش یافت و یا منتفی گردید، ولی نقش دین یادشده در بخش عقاید ، در سیاست گذاریهای کلان حکومت‌های غربی و تدوین استراتژی جهانی آنان، تا

حدودی محفوظ ماند. به عنوان مثال، مسیحیان به مجموعه کتاب مقدس شامل عهد عتیق و عهد جدید معتقدند. بر اساس متون فعلی عهد عتیق و دیگر اسناد دینی مربوط به آن، قوم یهود به عنوان ملت برگزیده خدا (شعب الله المختار) معرفی شده است. اعتقاد مسیحیان به مجموعه کتاب مقدس موجب آن گردیده که حمایت دولتهای غربی از قوم یهود و دولت آنان در اسرائیل، علاوه بر بعد سیاسی؛ جنبه دینی و عقیدتی نیز داشته باشد.

ب- تفاوت اسلام با مسیحیت

نکته دیگر اینکه در آئین رسمی و رایج در اروپا یعنی مسیحیت، دنیا به دو قسمت تقسیم شده است: دنیای مقدس یا معنوی و دنیای غیرمقدس یا مادی. همچنین، در دین یادشده، یک نظام حکومتی مدون

برای اداره امور دنیوی در صدر تاریخ حضرت مسیح
 (ع) به چشم نمی خورد. همین امر نیز، پیش زمینه ای
 برای کنار گذاشتن دین رایج در اروپا از صحنه اداره
 امور جامعه به شمار می رود.

در حالی که از زمان صدر اسلام ، همگام با ارائه بخش
 تربیتی مذهب که متکفل امور دنیای معنوی است؛ یک
 نظام حکومتی نیز که متکفل امور دنیای مادی است و
 اصول و قوانین مفصلی را جهت اداره امور جامعه در
 عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی
 در بردارد ، توسط پیامبر اسلام (ص) بنیان گذاری و به
 عنوان بخشی از دین ، ارائه گردید.

پرفسور فلاتوری در سخنرانی خود که در میان جمعی
 از روشنفکران مسیحی در نورنبرگ آلمان ایراد نموده، در
 این زمینه چنین می گوید:

" در مسیحیت در مورد واسطه، یک تصویری در ذهن ساخته می شود. به نظر نیچه ، این از افلاطون سرچشمه می گیرد. در مسیحیت ، از یک دنیای مادی (یا غیر مقدس) و یک دنیای معنوی (یا مقدس) صحبت می شود. افلاطون از دنیای حقیقی و غیر حقیقی صحبت می کرد.

آنان (مسیحیان) معتقدند دنیای معنوی (مقدس) به یک محافظ احتیاج دارد (این نقطه نظر مشترکی با یهودیان است). این محافظین و نگهبانان همان کشیشان هستند. هرکس یک سری اعمال مقدس از زمان تولد تا ازدواج و مرگ دارد. در اسلام ، این تقسیم بندی وجود ندارد و این موضوع ، آنگونه که بعضی ها فکر می کنند یک نقص نیست. این حتی زندگی مسلمانان را مشکلتر هم می کند. چرا که در اسلام می بایستی آن اعمال به اصطلاح غیرمقدس و مادی هم

با نیت خداجویانه و برای رضای خدا انجام شود. یعنی بخشی از اعمال عادی انسانها نیز می تواند جنبه اخلاقی یا غیر اخلاقی بیابد. بنا براین می بینیم که در اینجا یک عمل خارجی با یک نیت باطنی ، هماهنگ می شود. در این یکی شدن عمل و نیت که نشأت گرفته از توحید است، همه اعمال اجتماعی ، جهت خدایی پیدا می کند. یعنی این اعمال، دیگر تنها اخلاقی نیستند؛ بلکه اعمال خداخواهانه و برای جلب رضایت خدا هستند.

یک مسلمان ، اگر مسلمان واقعی باشد، فقط وظیفه نماز خواندن و روزه گرفتن و حج رفتن را ندارد؛ بلکه وظیفه سالم نگهداشتن جامعه را هم برعهده دارد. هر مسلمان برای سالم نگهداشتن جامعه، مسئول است.

در زمان حضرت محمد (ص) جدایی سیاست از دین

(Trennung zwischen Kaiser und Kirche)

وجود نداشت و این جدایی ، غیر قابل تصور بود. هرکس در برابر قبیله اش ، حتی در زمانی که دین قبیله ای حاکم بود، مسئول بود و این مسأله در اسلام هم به همین صورت وجود داشت. همه انسانها برای نگهداری جامعه، مسئولیت داشتند."

[عبدالجواد فلاطوری، مقاله اسلام و مدرنیسم]

دکتر محمد حسین هیکل نیز بخاطر این تفاوت بارز، روشنفکران را از مقایسه دین اسلام و نهاد دینی آن در شرق با آئین مسیحیت و ارباب کلیسا در غرب؛ بر حذر میدارد و چنین می گوید:

"والشرقیون الذین لم یفطنوا بما یجب من الدقة ، الی هذا الاتصال التاریخی بین الدین والعلم و الفلسفة والأدب فی الغرب، والذین فتنوا بأدب الغرب... خیل الیهم أنهم قد یرون علی نقل صور الأدب الی الشرق کما هی ، فخیل الیهم أن فی الشرق کنیسة ککنیسة الغرب!

و أن ما انتهى اليه النضال بين الدولة والكنيسة في الغرب، يجب أن يبدأوا عنده حملتهم على الكنيسة الموهومة في الشرق".

[دکتر هيكل، ثورة الأدب]

" شرقیهای که با دقت ، ارتباط تاریخی میان دین و علم و فلسفه و ادبیات در مغرب زمین را درنیافتند، و آنان که مفتون و شیفته ادبیات غربی شدند... چنین تصور می کنند که می شود صور ادبیات غرب را همانگونه که هست، به شرق منتقل نمود. آنان چنان تخیل می کنند که در شرق نیز کلیسای مانند کلیسای غرب وجود دارد! و بر اساس آنچه در جریان نبرد میان دولت و کلیسا در مغرب زمین حاصل شد، آنان نیز باید حمله خود را بر علیه کلیسای موهومی که در شرق تصور کرده اند، آغاز نمایند."

خاور شناس بریتانیایی، برنارد لوئیس در این زمینه چنین می نویسد:

" در اسلام ، اصطلاحاتی که میان متدین و دنیوی، و میان معنوی و عصری تمییز دهد وجود ندارد. زیرا اسلام ، دوگانگی که بیانگر تعارض میان کلیسا و دولت، میان پاپ و امپراطور و یا میان خدا و قیصر باشد را نمی پذیرد."

[به نقل از دکتر هیکل در کتاب "گرایشهای ملی در ادبیات معاصر]

دانشمند رشته انترپولوژی (انسان شناسی) آقای ارنست گیلز، ویژگی یادشده در اسلام را موجب نقض کلیت دیدگاه سکولاریسم قلمداد می کند و چنین می گوید:

"فرضیه سکولاریسم، یکی از تئوریهای شایع در علوم اجتماعی می باشد. این فرضیه چنین اذعان می دارد که سلطه دین بر جامعه بشری در جوامع صنعتی و علمی تضعیف می گردد و یا بطور کلی متلاشی می شود". سپس می گوید: "ولی حتی اگر این فرضیه به صورت عام هم درست باشد؛ نهی تواند به عنوان قانونی کلی و مطلق صدق کند. زیرا در اینجا یک استثناء اساسی وجود دارد و آن اسلام است".

آنگاه چنین ادامه می دهد:

"سزاوار است این نکته در نظر گرفته شود که سیطره اسلام بر مسلمانان در یکصد سال اخیر، تضعیف نگردیده بلکه تقویت شده است. و این مثال بارز، عهده دار نقض تئوری سکولاریسم است".

[مقاله مارکسیسم و اسلام]

تفکیک وظایف

تفسیر دیگری که برای اصطلاح جدایی دین از سیاست تصور می شود، عبارت است از: تفکیک میان وظائف و مسؤولیتهای دینی و اختصاص آن به دستگاه های مذهبی از یک سو ؛ و وظائف و مسؤولیتهای حکومتی و مدیریتی کشور و احاله آن به دولت و سیاستمداران از سوی دیگر.

قانونمندی و تبیین دقیق مسؤولیتهای نهادهای گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، دینی و فرهنگی در کشورهای پیشرفته غربی ، یک واقعیت پذیرفته شده است .

این نظام بخشی، در کشوری که در همه ابعاد، بویژه در بعد سیاسی ، به مرحله توسعه یافتگی رسیده است؛ موجب هماهنگی و تقویت متقابل دستگاه های

گوناگون جامعه می شود. در چنین جامعه نهادینه شده، همه نهادها و دستگاه ها در چهارچوب وظایف و مسئولیتهای مدون قانونی خود فعالیت می کنند و در پناه قانون، می توانند در تعیین سرنوشت خود و کشور خود، سهیم باشند.

در چنین جامعه ای، مسئولیت دانشگاه ها، آموزش و تولید علم است؛ و وظیفه حوزه های علمیه، تربیت عالمان، فقیهان، سخنوران و نویسندگان مذهبی است؛ و مسئولیت بازار، گردش چرخ های اقتصاد است؛ و دستورالعمل احزاب، کار سیاسی است. در عین حال، همه این نهادها، در تعیین آینده جامعه خود در دایره قانون، شریک می باشند. زیرا هریک از آنها بخشی از مردمند و در یک کشور توسعه یافته، زمام سرنوشت سیاسی جامعه در دست مردم قرار دارد.

برخورد دنیای غرب با جهان اسلام

یکی از مباحث سیاسی در میان غربی‌ها و مسلمانان، نظریه برخورد میان دو تمدن اسلام و غرب است. یکی از تئوری‌هایی که پس از جنگ سرد در این زمینه مطرح گردید، نظریه‌ای بود که توسط استاد دانشگاه هاروارد آمریکا "ساموئل هانتینگتون"، تحت عنوان "برخورد تمدن‌ها" ارائه شد. در بخش دیدگاه‌های این نویسنده در فصل مربوط به مکاتب فکری و فلسفی غرب، اشاره کوتاهی به دیدگاه وی داشتیم. در اینجا، توضیحات بیشتری را در نقد این تئوری، تقدیم خواهیم کرد.

هانتینگتون، تمدن‌ها را به تقلید از "توینی" بر اساس گرایش‌های دینی و فرهنگی به شرح زیر تقسیم کرده است:

تمدن غربی مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی در چین، تمدن ارتدوکسی - اسلاو، تمدن بودایی و ژاپنی، تمدن هندویی، تمدن آمریکای لاتین، و تمدن آفریقایی.

نظریه برخورد تمدن‌ها، قبلاً نیز توسط نظریه پرداز افراطی، برنارد لوئیس (Bernard Lewis) مطرح شده بود. وی مشوق قدرت های غربی در جهت برخورد با مظاهر قدرت در جهان اسلام بوده و از جمله کسانی به شمار می رود که طرح تجزیه ایران و عراق بر اساس تعدد قومیت ها را ارائه کرده است.

هانتینگتون بر این عقیده است که:

"نقطه اصلی برخورد پس از جنگ سرد، نه رنگ ایدیولوژیکی دارد و نه بوی اقتصادی. بلکه شکافهای عمیق میان جوامع بشری به عنوان نقطه غلیان برخوردها، ماهیتی فرهنگی خواهد داشت. بنا بر این، برخوردهای بزرگ در آینده، میان تمدن ها خواهد بود و

خطوط گسل (Faultlines) در میان تمدنها ،
 خاکریزهای این نبرد خوا هد بود. این خطوط گسل،
 جانشین مرز های سیاسی و ایدیو لوژیک دوران جنگ
 سرد می شود."

هانتینگتون، قرن بیست و یکم را قرن برخورد تمدن
 غربی با تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی برشمرد و
 به سران کشورهای اروپایی و آمریکا هشدار داد تا
 آمادگی لازم را برای چالش با این دو تمدن داشته
 باشند. وی همچنین توصیه کرد که باید از اتحاد میان
 دو تمدن اسلامی و کنفوسیوسی جلو گیری بعمل آید.
 زیرا هماهنگی میان این دو تمدن، می تواند تمدن
 غرب را از پا درآورد.

وی در مصاحبه ای با نشریه فرانسوی "لوپوئن"
 (Le Point) چنین می گوید:

"امروز تمدن اسلام مهمترین بلوک ایدئولوژیکی است
 که سر راه تمدن غرب قد علم کرده است و این تمدن

را مجبور کرده از جاه طلبی های جهانشمولش دست بردارد...

يك واقعیت در این میان وجود دارد و آن این است که غرب باید بفهمد که با وجود تمدن اسلامی، اکنون دیگر نمی تواند مانند بعد از جنگ جهانی دوم بر جهان تسلط یابد.

بنابراین ما باید این واقعیت را بپذیریم که تمدن های بزرگی چون چین و اسلام، بدون آنکه لزوماً ارزشهای ما را مد نظر قرار دهند، عملاً در صحنه جهانی مطرح شده اند و این درحالی است که این دو تمدن هر روز بیشتر از گذشته براساس آهنگ خاص خود در حال تقویت شدن هستند...

درباره ویژگی های برخورد دو تمدن اسلام و غرب باید گفت که اولین ویژگی این برخورد، جهانی بودن آن است. یعنی هر جایی که مسلمانان و غربیان وجود داشته باشند، این برخورد نیز وجود خواهد داشت."

پس از ارائه نظریه برخورد تمدن‌ها توسط هانتینگتون، جمعی از سیاستمداران و نظریه پردازان به تایید آن پرداختند، و گروهی نیز، به نقد آن اقدام کردند.

مو افقان نظریه برخورد تمدن‌ها

افراد ذیل، از جمله کسانی هستند که دیدگاه هانتینگتون را در خصوص اصل برخورد میان تمدن‌ها پذیرفتند، گرچه نقطه نظرات خاصی نیز دارند:

هنری کیسینجر

وی ضمن بیان نقطه نظرات خود در زمینه قدرتهای برتر پس از جنگ سرد، نظریه هانتینگتون را در تحلیل اوضاع جهان در عصر حاضر، می پذیرد. کیسینجر در عین حال، مشکلات و ناهماهنگی‌ها را در خطوط گسل

میان تمدن‌ها که هانتینگتون مطرح کرده است، منحصر به آنچه او گفته است نمی‌داند.

میچل استرمر

استرمر، رئیس انیستیتوی مطالعات روابط بین‌الملل آلمان نیز، معتقد بود که برخورد فرهنگ‌ها عاملی خطرناک و بی‌ثبات‌کننده است و کشورهای غربی و اعضای پیمان ناتو در آینده، با این برخوردها مواجه خواهند بود.

ریچارد نیکسون

این رئیس‌جمهور اسبق آمریکا نیز ضمن تایید پیشبینی هانتینگتون، دولت مردان آمریکا را از فرو افتادن در این نبرد و یا بی‌تفاوتی در برابر آن، برحذر می‌دارد و چنین می‌گوید:

"آمریکا نباید اجازه دهد که «برخورد تمدن‌ها» به ویژگی غالب بر عصر پس از جنگ سرد تبدیل شود... اگر

آمریکا همچنان نسبت به درگیری‌هایی که در آن ملل مسلمان قربانی می‌شوند، بی‌تفاوت باشد، در واقع جهان غرب و جهان اسلام را به برخورد باهم فراخوانده است."

بسیاری از دولتمردان و سردمداران جهان غرب، برخورد تمدن‌ها را نه تنها تایید کرده‌اند، بلکه با جدیت در صدد ایجاد تنش گسترده در سطح دولت‌ها و ملت‌های اسلامی از یک سو، و جهان غرب از سوی دیگر می‌باشند، تا زمینه را برای نبرد جهانی دیگری فراهم سازند. آنان با ارائه طرح‌ها و برنامه‌های پیچیده‌ای بر آنند تا به هر طریق ممکن، عصبانیت و خشم غیر قابل کنترل میان جوامع و دولت‌های اسلامی و جوامع غربی را برانگیزند و عرصه جهانی را برای تحقق برخورد تمدن‌ها آماده نمایند.

اقدام‌های تحریک‌آمیز برخی از دستگاه‌های ارتباط جمعی غرب مبنی بر انتشار گسترده تصاویر موهن و

اسائه ادب به ساحت پیامبر اسلام که با پشتیبانی
 ضمنی بعضی از دولتهای اروپایی انجام می‌گیرد، و یا
 مراسم قرآن سوزی که به صورت رسمی و پشتیبانی
 پلیس بعضی از کشورهای غربی انجام می‌شود، از
 جمله توطئه‌های به ظاهر ساده ولی حساب شده و
 پیچیده در این راستا می‌باشد، و یک حلقه دیگر از
 زنجیره برنامه ریزی به منظور زمینه سازی برخورد میان
 تمدن غرب و تمدن اسلامی را تشکیل می‌دهد.

مخالفان نظریه برخورد تمدن‌ها

دیدگاه‌های هانتینگتون و برنارد لوئیس و امثال آن‌ها
 در مورد برخورد تمدن‌ها، توسط بسیاری از
 اندیشمندان جهان، مانند نظریه پردازان ذیل، مورد
 نقد قرار گرفته است:

ادوارد سعید

از جمله مخالفان این تئوری، نویسنده معروف فلسطینی - آمریکایی، ادوارد سعید (Edward Said) است که دیدگاه های خود را در کتاب شرق شناسی (Orientalism)، بیان داشته است. وی بر این عقیده است که:

"فرهنگ های بشری چنان به هم آمیخته اند و محتوا و تاریخ آن ها چنان به هم وابسته اند و درهم گره خورده اند که هرگز نمیتوان آنها را از هم جدا کرد و به صورت بلوکهای بزرگ متضاد مانند ایدئولوژی های معارض شرق و غرب در آورد."

زیگنیو برژینسکی

برژینسکی، نظریه پرداز آمریکایی و نویسنده کتاب "خارج از کنترل" معتقد است که هانتینگتون، دیدگاهی همه جانبه ارائه نکرده و درونگسیختگی فرهنگ غربی و

بحران های تمدنی اروپا و امریکا را نادیده گرفته است.
او میگوید:

"نگرانی من از این جهت است که مشکل خودتباهی فرهنگی (Cultural Self Corruption) که با آن روبرو هستیم، نه تنها قابلیت امریکا در حفظ موقعیتش در جهان به عنوان رهبر سیاسی را متزلزل می سازد، بلکه حتی نظام ما را بعنوان يك نظام نمونه برای دیگران خدشه دار می کند."

او معتقد است که : نظام سکولاریزم عنان گسیخته (Out of Control Secularism) که بخش بزرگی از جهان غرب را فرا گرفته است ، در درون خویش، خودویرانی فرهنگی (Cultural self destruction) را پرورش میدهد.

بر اساس دیدگاه این تحلیلگر سیاسی، خطر اصلی که تمدن غرب را تهدید می کند، مواجهه با تمدنهای دیگر مانند تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی نیست، بلکه

خطر مهمّ، فروپاشی تمدّن و فرهنگ غربی است که به خاطر دور شدن از ارزش ها، خودنمایی می کند. علاوه بر اشخاص یادشده، بسیاری از شخصیت ها و مؤسسات بزرگ فرهنگی جهان، به مخالفت با تئوری برخورد تمدّن ها برخاسته و در جهت عکس این نظریه، به تحکیم روابط فرهنگی و گفتگو میان تمدّن ها، اقدام نموده اند.

ضرورت هوشیاری مسلمانان

بیداری ملت های مسلمان و خیزش مجدد تمدّن اسلامی و گسترش سریع دین مبین اسلام در جهان غرب، سه پدیده جدید هستند که در تنظیم معادلات جهانی و هژمونی نظام های غربی، توجه سیاست گذاران بزرگ مغرب زمین را به خود جلب کرده اند. در برابر نهضت اسلامی معاصر، دو نوع موضعگیری متفاوت در

قاره های اروپا و آمریکای شمالی که اصطلاحاً جهان غرب نامیده می شوند، به چشم می خورد:

1. بخش بزرگی از اقشار تحصیل کرده و روشنفکران اروپایی و آمریکایی با آگاهی از ویژگیهای بی نظیر اسلام مانند اتکاء بر منطق و استدلال، مبارزه با تبعیض نژادی، ترویج معنویت و حمایت از محرومان، دین اسلام را به عنوان ناجی انسان ها از گرداب ظلمها و ظلمتهای حاکم بر جهان دانسته و به این آئین مقدّس احترام می گذارند. این دیدگاه مثبت، موجب گردیده است تا به اعتراف منابع آگاه در غرب، دین اسلام به عنوان سریعترین ادیان پیشرو در اروپا و آمریکا معرفی شود.

به عنوان مثال در کتاب " MANKIND'S SEARCH FOR GOD " نوشته گروه مسیحیان شاهدان یهوه که در سال 1990 در نیویورک منتشر گردید پس از شرح

گسترش اسلام و جمعیت بزرگ مسلمانان در جهان،
چنین می خوانیم:

It is perhaps the fastest growing major religion in
the world with an expanding Muslim movement
in Africa and the Western world

"دین اسلام احتمالاً، سریعترین دین بزرگ و پیشتاز در
جهان با گسترش حرکت اسلامی در آفریقا و جهان غرب
می باشد."

حضور میلیونها مسلمان در کشورهای اروپایی و
آمریکایی از جمله بیش از پنج میلیون مسلمان در
فرانسه و سه میلیون و هفتصد هزار در آلمان و بیش از
هشت میلیون در ایالات متحده آمریکا و یک میلیون و
هفتصد هزار در کانادا؛ و وجود دو کشور مسلمان در
قاره اروپا (بوسنی و آلبانی) مؤید سخن مذکور است.

2. در برابر این دیدگاه مثبت، جمعی از سیاستمداران و حاکمان مغرب زمین، خاطره حمله طارق ابن زیاد به جنوب اسپانیا و جنگهای صلیبی میان دولتهای اسلامی و مسیحی و هجوم سپاه دولت عثمانی تا دروازه های شهر وین را مدّ نظر قرار داده و این حوادث تاریخی را معیار قضاوت و تصمیم گیری خویش می دانند. این گروه که کلیدهای ثروت و قدرت را در جهان غرب در اختیار دارند، چشم خود را بر روی ویژگیهای ارزشمند آئین حیاتبخش اسلام می بندند و با یاد آوری حوادث تاریخی مذکور، گسترش اسلام در جهان را به طور اعم و در کشورهای غربی به طور اخص، به معنای خیزش مجدد تمدن اسلامی و مساوی با عقب نشینی و یا زوال تمدن مغرب زمین، تعبیر می کنند. به همین دلیل پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حتی قبل از آن، برخی از طراحان استراتژیهای جهان غرب، تمدن اسلامی را به عنوان رقیب بعدی خود معرفی نمودند و برخی

دیگر نیز، اسلام سیاسی را بزرگترین چالش تمدن غرب قلمداد کردند.

در پرتو مطالعه ای جامع در این زمینه، به خوبی روشن می گردد که آن گروه از سیاستمداران و حاکمان غربی که به نوع دوم از دیدگاه یاد شده معتقد هستند، در صدد ایجاد تنش گسترده ای در سطح دولتها و ملتهای مسلمان از یک سو، و جهان غرب از سوی دیگر می باشند، تا زمینه را برای نبرد جهانی دیگری فراهم سازند. آنان با ارائه طرحها و برنامه های پیچیده ای بر آند تا به هر طریق ممکن، عصبانیت و خشم غیر قابل کنترل جوامع و دولتهای اسلامی را بر انگیزند تا با انجام حرکتی تند و حساب نشده، آن دسته از سیاستگذاران کینه توز در غرب بتوانند تنفر افکار عمومی مردم مغرب زمین را نسبت به گروه های تندرو،

در مقیاسی وسیعتر نسبت به عموم جوامع و دولتهای اسلامی تعمیم و توسعه بدهند.

ارزیابی طراحان توطئه قرآن سوزی و انتشار وسیع تصاویر موهن این بود که با اهانت به محبوبترین شخصیت در تمدن اسلامی، قلوب بیش از یک میلیارد و هشتصد میلیون مسلمان در سراسر جهان جریحه دار می شود و آنان به منظور انتقام از غربیها به سازمانها و دفاتر متعلق به کشورهای غربی، کلیساها و کنیسه ها حمله می کنند و این امر، واکنش متقابل را در میان جوامع اروپایی و آمریکایی بر می انگیزد و آنان نیز سفارتخانه های کشورهای اسلامی و مراکز دینی و فرهنگی مسلمانان در غرب را مورد حمله تلافی جویانه قرار می دهند؛ و از این رهگذر، خواسته شوم توطئه گران در جهت ایجاد تنفر و انزجار شدید بر ضدّ

مسلمانان و کشورهای اسلامی در سراسر جهان بویژه در میان جوامع غربی به وقوع می پیوندد.

این حرکت، اولین و آخرین حلقه از سلسله عملیات جنگ روانی بر علیه تمدن ریشه دار اسلامی نمی باشد و قطعاً در آینده نیز شاهد چنین حرکات ایزدایی که برخواسته از تئوری های کینه توزانه خواهیم بود.

در عین حال که پاپ اعظم به عنوان مهمترین مقام مذهبی در غرب و دبیر کل سازمان ملل به عنوان بالاترین مقام دیپلماتیک جهان، حرکت زننده این دسته از سردمداران مغرب زمین را مردود دانسته اند، وزیر اصلاحات ایتالیا "روبرتو کالدورلی" از پاپ بندیکت شانزدهم می خواهد تا آغازگر جنگ صلیبی دیگری بر ضدّ تمدن اسلامی باشد و معتقد است که دنیای مسیحیت باید به سرعت بر علیه جهان اسلام بسیج شود.

وقاحت این وزیر دست راستی ایتالیا به جایی می‌رسد که اعلام می‌کند پیراهن‌هایی را با تصاویر موهن به اسلام و رسول خدا (ص) به صورت مجانی توزیع خواهد کرد و خود نیز این پیراهن را خواهد پوشید.

نکته قابل توجه دیگر در این زمینه، سخنان وزیر خارجه دانمارک در مصاحبه با روزنامه کپنهاگ پوست است که می‌گوید: "این درگیری‌ها برای یک قرن ادامه خواهد یافت".

با تأمل در آنچه بیان شد به خوبی روشن می‌گردد که این توطئه‌ها به منظور زمینه‌سازی برای برخورد میان تمدن غرب و تمدن اسلامی همچنان ادامه خواهد یافت و بسیاری از ارکان اصلی قدرت و ثروت در مغرب زمین، بر عملیاتی کردن تئوری نبرد تمدن‌ها و شعله‌ور ساختن آتش جنگی مذهبی و فرهنگی بر ضدّ دین مبین اسلام پافشاری خواهند کرد.

بنا بر این شایسته است ملت‌ها و دولت‌های اسلامی با مشورت اندیشمندان و نظریه پردازان مسلمان و متعهد، طرح‌هایی جامع برای مقابله قدرتمندانه و در عین حال حکیمانه با این نیرنگ شوم تدوین کنند و احساسات پاک و امواج خشم جوامع اسلامی را درمسیری آگاهانه تر و مؤثرتر هدایت نمایند.

طرح تصرّف هارتلند

نگاهی گذرا به طرحهای استراتژیک جهان غرب از یکصد سال گذشته تا کنون در خصوص مناطق حسّاس جهان، اندیشمندان را در برابر مسئولیتی بزرگ و تاریخی قرار می دهد. یکی از این طرح ها، دیدگاه "تصرّف قلب زمین" یا "Heart Land" است.

"هالفورد جان مکیندر" (Halford John Mackinder)، سیاستمدار و جغرافیدان بریتانیایی، در سال 1904 میلادی، نظریه تصرّف "قلب زمین" (Heart Land) را مطرح کرد.

دیدگاه های وی در زمینه های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژی، در کتاب های او به شرح ذیل تبیین گردیده است:

● "محور جغرافیایی تاریخ"

(The geographical pivot of history)

● "حقیقت و آرمانهای دموکراتیک"

(Democratic Ideals and Reality)

او سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را "جزیره جهانی" (World Island) نامگذاری کرد و محور مرکزی این جزیره جهانی را به عنوان "هارتلند" (قلب جهان) نامید. از دیدگاه این جغرافیدان، "هارتلند" عبارت است از منطقه ای گسترده که از شرق به سیبری غربی؛ و از غرب به رودخانه "ولگا" در روسیه؛ و از شمال به اقیانوس منجمد شمالی؛ و از جنوب به ارتفاعات هیمالیا و ارتفاعات ایران و ارتفاعات مغولستان محدود می‌گردد.

"سر مکیندر" پس از چندی، دامنه غربی "هارتلند" را تا حدود کشورهای اروپای شرقی توسعه داد. بر این اساس، "قلب جهان" منطقه وسیعی است که شامل

بخشی از ایران، افغانستان، مغولستان، آسیای میانه و بخش مهمی از روسیه و مناطق مجاور می شود و دریای خزر در محدوده آن جای دارد.

وی در سال 1919 اعلام داشت: "هر قدرتی که بر اروپای شرقی دست یابد، بر "هارتلند" تسلط می یابد، و هرکس بر هارتلند (قلب زمین) تسلط یابد، بر "جزیره جهانی" حاکم خواهد شد؛ و هرکس بر جزیره جهانی حاکم شود، فرمانروای همه جهان خواهد بود."

طرح "تصرف هارتلند" در یکصد سال گذشته مدّ نظر استراتژیستهای کشورهای غربی و قدرتهای بزرگ در مغرب زمین بوده است. پس از تولّد سه ایدئولوژی از درون حرکت مدرنیسم غربی (یعنی: ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم)، هریک از حوزه های ایدئولوژیک مذکور در برهه ای از زمان با الهام از طرح "هارتلند" برای تصرف "قلب زمین" خیز برداشته اند.

دو بلوک اول و دوم در تأمین کامل هدف خود ناکام گردیده اند و بلوک سوم در حال تجربه کردن تصرف کامل آن برآمده است.

در جریان جنگ جهانی دوم، ارتش مغرور نازی و نیروهای "جبهه محور" به رهبری هیتلر که نمایندگی "ناسیونالیسم" را بر عهده داشت، پس از تصرف بخش عمده اروپا، به منظور تصرف "قلب جهان" به روسیه لشکر کشی کرد ولی با مقاومت حریفان قدرتمندش، طعم تلخ شکست را چشید و بدینسان، ارتش آلمان پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945، با تحمل ناکامی از آن سرزمین باز گشت و سقوط هولناک ایدئولوژی "ناسیونالیسم" را به تماشا نشست.

در سال 1979 ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی که نمایندگی "سوسیالیسم" را بر عهده داشت و بخش

عظیمی از سرزمین های "هارتلند" را در تصرف خود داشت، به منظور تکمیل و توسعه تسلط خود بر سایر مناطق "قلب زمین" به افغانستان که در این حوزه قرار دارد و دارای ارزش خاص استراتژیک است لشکر کشی نمود؛ ولی با مقاومت حریف همزاد خویش یعنی جهان غرب که نمایندگی "لیبرالیسم" را بر عهده داشت با همکاری "کمر بند سبز اسلامی" زمین گیر شد و در فاصله سالهای 1988 و 1989 مجبور به عقب نشینی از افغانستان شد. اتحاد جماهیر شوروی دو سال پس از این حادثه، در سال 1991 سقوط کرد و امپراطوری "سوسیالیسم" متلاشی گردید.

اینک بخشی از جهان غرب به عنوان مظهرایدئولوژی "لیبرال دموکراسی" یگانه تاز میدان شده و در پناه قدرت و ثروت هنگفت خود و پس از شکست دادن دو حریف همزاد خویش، در صدد برآمده است تا سیطره

خود را بر "هارتلند" به عنوان کلید فتح جهان، به کمال برساند. یادآور می شود که آمریکا و دیگر کشورهای غربی تلاش کردند تا دایره نفوذ "ناتو" را در سراسر اروپای شرقی گسترش دهند و علاوه بر این، در سال 2001 میلادی، به افغانستان نیز، حمله کردند.

طرح تجزیه ایران

در پرتو آنچه گذشت، راز طمع ورزیدن تنها بلوک بازمانده از سه حوزه ایدئولوژیک غرب نسبت به کشورهای که در حوزه "هارتلند" قرار دارند، از جمله کشور ایران، به خوبی روشن می گردد. این سرزمین پهناور علاوه بر اینکه بخش مهمی از "قلب جهان" را تشکیل می دهد، دارای ویژگیهای منحصر به فردی است که بر طمعکاری قدرتهای سرمست در عصر حاضر افزوده است. بر مبنای یک نظر کارشناسی،

کشور ایران با شش حوزه ژئوپولیتیکی به شرح ذیل
ارتباطی تنگاتنگ دارد:

1- حوزه قفقاز و آناتولی (ایران، ارمنستان، گرجستان
و روسیه)

2- حوزه دریای خزر (ایران، ترکمنستان، قزاقستان،
روسیه و آذربایجان)

3- حوزه فلات ایران (ایران، پاکستان و افغانستان)

4- حوزه آسیای مرکزی (ایران، ترکمنستان، قزاقستان،
ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان)

5- حوزه دریای عمان و اقیانوس هند (ایران، پاکستان،
هند، عمان و امارات متحده عربی)

6- حوزه خلیج فارس (ایران، عراق، کویت، عربستان،
امارات متحده عربی، قطر، بحرین و عمان).

با توجه به نقش کلیدی ایران در راستای سیطره بر "قلب جهان"، چشم طمع داشتن قدرتهای بزرگ به این سرزمین امری آشکار است. اما آنچه بر نگرانی صاحبنظران افزوده است، دیدگاه جدیدی است که قدرتهای مذکور برای عملیاتی کردن طرح تسلط بر "قلب جهان" از طریق "تجزیه ایران" اتخاذ کرده اند.

در اینجا به عنوان مثال، سه نمونه از گزارش هایی را که از طریق رسانه ها منتشر گردیده از نظر گرامی شما می گذرانیم:

1. در سند اول که در انگلستان به تاریخ 24 فوریه 2006 در گزارش روزنامه فایننشال تایمز چاپ لندن (Financial Times) منتشر گردیده با اشاره به پژوهشهای بخشی از نیروهای غربی چنین می خوانیم:

"این تحقیقات با افزایش نا آرامی های قومی و مذهبی در عراق همزمان است و به نوشته این روزنامه، هدف

از این تحقیق، بررسی نقش اختلافات قومی در تجزیه احتمالی ایران است.

فایننشال تایمز با اشاره به قوی بودن هویت ملی در ایران می گوید: "روابط قومی در این کشور به خاطر تنوع قومیت ها و زبان های مختلف پیچیده تر از عراق است".

2. در گزارش دوم، ضمن بیان دیدگاه "میشل شوسودفسکی" (Michel Chossudovsky) مدیر مرکز تحقیقات جهانی سازی و استاد اقتصاد در دانشگاه اتاوا در کانادا چنین می خوانیم:

"... اما چرا مسوولان ایرانی ظرفیت توسعه اقتصادی آمریکا را در قالب توسعه نظامی گری به خوبی مورد شناسایی قرار نداده اند و وارد معرکه ای شده اند که نتیجه آن به شرح زیر است:

1. رشد مجتمع های نظامی و صنعتی آمریکا در قالب توسعه نوین اقتصادی.
 2. آزمایش سلاح های جدید در مصاف با ایران.
 3. تسلط بر اقتصاد خاور میانه و اقتصاد کشورهای آسیای شرقی و تسلط بر انرژی آسیای میانه و خلیج فارس.
 4. فرا رفتن وضعیت ایران از اپوزیسیون قانونی داخلی و فراهم شدن ایفای نقش برای اپوزیسیون برانداز خارجی.
 5. فعال شدن تجزیه طلبی با محوریت قومی، عقیدتی".
3. در گزارشی دیگر به شرح ذیل، چنین آمده است:
- "در تیر ماه سال 1383 هجری خورشیدی، کنفرانسی تحت عنوان "ایران، زمان روی آوردن به نگرشی تازه"

توسط شورای سیاست خارجی ایالات متحده در واشنگتن و با حضور بیش از 300 نفر از نظریه پردازان و استادان برجسته علوم سیاسی برگزار شد. در این کنفرانس قرائت گزارش شورای روابط خارجی در مورد نحوه مواجهه با ایران به عنوان مهمترین بخش کنفرانس مورد توجه محافل سیاسی و رسانه های بین المللی قرار گرفت. گزارشی که با مدیریت و نظارت

زیگنیف برژینسکی (Zbigniew Brzezinski) و رابرت گیتس (Robert Michael Gates) تهیه شده بود.

در این کنفرانس، ویژگیهای منحصر به فرد ایران در منطقه بیان گردیده و به منابع سرشار نفت و گاز آن به شرح ذیل اشاره شده است:

مواهب عظیم طبیعی ایران که تقریباً 11 درصد ذخایر نفتی جهان را در خود جای داده و دومین منبع بزرگ گاز

جهانی است، ایران را به بازیگری با نقش غیر قابل انکار در عرصه اقتصاد جهان تبدیل کرده است.

تهیه کنندگان این گزارش در نتیجه گیری مباحث ارائه شده در این گزارش یادآور می شوند: ما در برابر ایران دو راه بیشتر در پیش روی نداریم:

1- تغییر حکومت با جنگ سخت

2- راهبرد جنگ نرم همراه با تعامل درگیری تماس محتاطانه و گزینشی و اتخاذ سیاست تشویق و تهدید راهبردی که اصول آن در طرح فروپاشی شوروی تعریف و تجربه شده است که برخی از آن محورهای توسط «زوگائف» رئیس مجلس روسیه، «سرگئی بابورین» معاون رئیس مجلس، «تیخونف» نماینده دوما، «ایلوخین» رئیس کمیسیون امنیت مجلس روسیه و «یاکوفلف» دستیار ویژه و مشاور ارشد گورباچف

بیان گردیده است که به مناسبت موضوع بحث، به برخی از این موارد اشاره می‌نماییم:

1- سازماندهی يك ستون پنجم در سطح مقام های بلند پایه شوروی .

2- ایجاد چتر حمایتی قوی برای حمایت از عوامل مذکور.

3- دمیدن در تنور اختلافات داخلی و بروز جنگ قدرت میان گورباچف و یلتسین.

4- دیکته کردن تجزیه طلبی و جدایی جمهوری های بالتیک.

5- تحریک اقوام و مذاهب و اشاعه تجزیه طلبی ... "

اینک پس از آشکار شدن عمق اهداف قدرتهای بزرگ
در قبال ایران، رسالت تاریخی ملت بزرگ ایران در حفظ
هویت خود، به خوبی روشن می گردد.

از سویی دیگر وظیفه مسئولان کشور در توزیع عادلانه
ثروت و رسیدگی کامل به مشکلات فرهنگی ، اقتصادی
و اجتماعی اقوام ایرانی و اقلیت های مذهبی و عامّه
مردم، سنگین تر می شود.

تمدن معاصر غرب و پایانه تمدن

پس از پایان دوران جنگ سرد، و شکست ایدئولوژی کمونیسم و میدان داری دنیای غرب با ایدئولوژی لیبرال دموکراسی و سرمایه داری آزاد، دیدگاه های متعددی در جهت شکل گیری جهان نوین، ارائه گردید. در بخش دیدگاه های فوکویاما، به این نکته اشاره ای کوتاه داشتیم که تئوری "پایان تاریخ"، توسط آن نظریه پرداز در سال 1992 میلادی ارائه شده است. همانطور که در مباحث پیشین اشاره کردیم، پس از تولد سه ایدئولوژی از درون حرکت مدرنیسم غربی (یعنی: ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم)، هریک از حوزه های ایدئولوژیک مذکور در برهه ای از زمان برای تسلط بر جهان، اقدام کردند. دو بلوک اول و دوم

در تأمین کامل هدف یاد شده ناکام گردیدند و بلوک سوم در حال تجربه کردن تسلط بر جهان است. در این راستا، برخی از نظریه پردازان معتقدند که ایدئولوژی "لیبرال دموکراسی" و "سرمایه داری آزاد"، آخرین مرحله از تکامل همه ایدئولوژی ها از آغاز تاریخ تا کنون است. بنا بر این، بشر در عصر حاضر با نیل به این ایدئولوژی، به بالاترین مرحله تکامل خود رسیده و این امر، پایانه نهایی کمال انسان در نظام حکمرانی است.

فرانسیس فوکویاما ، تئوری خود را به این شرح، اعلام نمود:

"سیر بلوک بندی های عظیم و متمرکزی که بر اثر ایدئولوژی های فراگیر به وجود می آیند، پایان یافته است، و تنها جریان باقیمانده پس از جنگ سرد، نظام لیبرال دموکراسی غربی با اقتصاد بازار آزاد است، و از

این پس، هیچ حرکت دیگری که بتواند جایگزین این جریان شود، وجود ندارد."

بر مبنای این دیدگاه، جهان پس از جنگ سرد، دنیایی تک قطبی و یکپارچه خواهد بود، و تحت زعامت نظام لیبرال دموکراسی غربی به رهبری آمریکا به عنوان تنها پیروز میدان، قرار خواهد داشت.

وجه تسمیه این تئوری هم بدین جهت است که فوکویاما معتقد بود: ما به پایان تاریخ رسیده ایم، زیرا دیگر جایگزینی تاریخی برای ایدئولوژی مذکور، وجود ندارد، و همه مردم جهان از این به بعد، برای رسیدن به نظام لیبرال دموکراسی با اقتصاد آزاد، در حرکتند. بنا بر این، جامعه بشری در عصر حاضر به جایی رسیده است که نمی تواند جهانی متفاوت از دنیای کنونی را تصور کند.

اما دیری نپایید که نظریه فوکویاما مبنی بر پایان تاریخ، با انتقادات جدی روبرو گردید و مخالفت گروهی از متخصصان مسائل راهبردی را برانگیخت.

یکی از مهمترین انتقادات این بود که ایدئولوژی لیبرال دموکراسی غربی که بر اساس اصالت ماده و اصالت فرد، بنا شده است، دارای عیوب اساسی و نقاط ضعف بسیار است، و با بحران های سهمگینی در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مواجه خواهد بود.

بروز برخی از بحران ها در کشورهای اروپایی و آمریکایی در عصر ما، شاهی بر عدم توانایی اندیشه لیبرال دموکراسی غربی برای اقناع مردم، حتی در کشورهای مغرب زمین است، چه رسد به مردمان سرزمین های دیگر که از نظر فرهنگ و تمدن، متفاوت می باشند.

دیدگاه "تافلر" در نقد پایان تاریخ

"الوین تافلر" (Alvin Toffler)، ، به دیدگاه فوکویاما در زمینه پایان تاریخ، اعتراض داشت و معتقد بود که به صورت طبیعی، جریانات کلی دنیا، به صورت امواج نامرئی در حال تجدید و تکامل هستند. وی می گوید: تا کنون ، دو موج بزرگ جهانی به وجود آمده اند و اکنون، موج سوم در حال بروز و ظهور است.

سه مرحله تمدنی مورد نظر تافلر، عبارتند از:

- تمدن کشاورزی که سنت گرایی بر آن استوار است.

- تمدن صنعتی، که مدرنیته بر آن مبتنی است.

- تمدن الکترونیک و انفورماتیک، که جهانی شدن بر آن متوقف است.

در حال حاضر نیز، هر سه تمدن فوق، در نقاط مختلف جهان وجود دارند.

در موج اول، زمین، مبنای اساسی اقتصاد، فرهنگ، و زندگی فردی و اجتماعی است و نیروی عضلانی، مهمترین ابزار تولید به شمار می رود.

در موج دوم، صنعت، مبنای اصلی است و ماشین، مهمترین ابزار.

در موج سوم، علوم اصلی عبارتند از: فناوری الکترونیک، دانش کامپیوتر و بیولوژی.

تافلر معتقد است که رویدادهای کنونی جهان، ازهیچ الگویی پیروی نمی کنند و در حقیقت، نظمی پنهان در ایجاد مراحل تکاملی تمدن ها وجود دارد که انقلاب و دگرگونی های جهانی را رقم می زند.

او می گوید: ما، در حال برپا کردن تمدنی جدید و استثنایی هستیم، بی آنکه شناخت روشن و دقیقی از آن داشته باشیم.

بر اساس دیدگاه تافلر، با تلاطم امواج تاریخ، کل تمدنهای مذکور، با یگدیگر برخورد می کنند و بر اثر همین امر است که بخش اعظم آنچه درجهان امروز

برای برخی از ما بی معنا و تصادفی به نظر می‌رسد، معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

در پرتو این دیدگاه، تافلر معتقد است که نه تاریخ به پایان رسیده (چنانکه فوکویاما می‌گفت)، و نه تمدن غرب رو به زوال است (چنانکه برژینسکی می‌گفت)، و نه مهمترین برخوردی که با آن مواجهیم، بین اسلام و غرب و سایر تمدن‌هاست (آنطور که هانتینگتون معتقد بود).

بلکه مهمترین تحول استراتژیک و اقتصادی پیش روی ما، تقسیم جهان به سه تمدن متفاوت و متعارض است که در حال وقوع می‌باشد.

بنا بر این، صف آرایی تمدن‌های جهانی در حال حاضر، شکل دیگری بخود گرفته است و از این پس، به جای جهانی دو قطبی قبل از چنگ سرد، با جهانی روبرو هستیم که میان سه تمدن رقیب و متعارض، تقسیم گردیده است.

در چنین دنیای سه قطبی، موج نخست، تأمین‌کننده منابع و محصولات کشاورزی و معدنی است. موج دوم،

تولیدات انبوه را در سایه نیروی کار ارزان بر عهده دارد. و موج سوم، در پرتو شیوه های جدید بهره برداری از علم و دانش، در صدد سیطره بر جهان است. همانگونه که به هنگام شکل گیری موج دوم، میان تجدّد طلبان تمدّن صنعتی از یکسو، و جوامع پیش مدرن قبلی از سوی دیگر، درگیری به وجود آمد، همینطور، در عصر حاضر نیز، میان تمدّن موج سوم که خواستار سیطره بر جهان است و دو تمدّن پیشین، تنشهایی به وقوع می پیوندد.

فهرست موضوعات

صفحه	موضوع
3	پیشگفتار
4	دستاوردهای علمی
4	کامپیوتر
6	اینترنت
8	هوش مصنوعی
10	ماهواره
11	فضا پیمای
12	هواپیمای جت
12	رادار
13	بمب اتمی و هیدروژنی
14	لیزر
15	تلسکوپ فضایی
16	دستگاه "جی پی اس"
17	تلویزیون

18	اکتشافات دوران معاصر غرب
19	نظریه نسبیت
36	نظریه انفجار بزرگ
38	مکانیک کوانتومی
40	پنی سیلین
40	انسولین
41	تحول در دانش ژنتیک
42	اندیشه های فلسفی
47	جان دیویی
50	ژان - پل سارتر
57	سیمون دوبوار
58	میشل فوکو
64	فریدریش هایک
70	کارل پوپر
73	جان رالز
75	سموئل هانتینگتون
79	فوکویاما
83	ادموند هوسرل
85	برتراند راسل

86	ژاک مارتین
87	ایتین ژیلسون
89	ویتگنشتاین
90	هایدگر
91	گابریل مارسل
93	ماکس وبر
95	هانس-گئورگ گادامر
96	پل ریکور
97	یورگن هابرماس
100	دین و سیاست در غرب
101	خدا خواهی و سیاست
108	دین ستیزی و سیاست
116	دین داران و سیاست
127	نهاد دین و نهاد دولت
129	تاریخچه سکولاریسم
136	دین و قانونگذاری
151	تفکیک وظایف
153	برخورد دنیای غرب با جهان اسلام
163	ضرورت هوشیاری مسلمانان

172	طرح تصرّف هارتلند
177	طرح تجزیه ایران
186	تمدن معاصر غرب و پایانه تمدن
190	دیدگاه "تافلر" در نقد پایان تاریخ